كتاب الفاظ بغير الله

بشوال
[illegible]
٣٠٥

٤٧٥٧

وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان
[illegible]
أدام دولته [illegible]
أحمد شيخ زاده المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين غفر لهما

ردیع تنوّع شیاع ربع ینبوع [illegible]

نوزاده [illegible] / گوه و فتنه ایلمک و امانت قومق / ورلو ورلو اولمق / فاش اولمق وخبر اشکاره اولمق / منزل [illegible] اولمق و ورونده / وروجی

بتیع نقیع بزوغ اشباع تلیغ

تسکین ایلمک / تمام ایلمک / قلمق و [illegible] / ایلمک و ورو بجی اسمی کلک

بلغ نبح نشوع نقطع نوع نوع نصوح

بتیع ... اوزمق / صو عطش ساکن ایلمک / یوزنه اغزنه قوبجق چول / تختیاه دوشمک / ورلو / عطش / قو صمق

نطع نصوع تصوع نزوع نجوع نافع نبع

تختیاه دوشمک / پیچکر [illegible] / فاش اولمق / جکمک وارزومند [illegible] ایلمک / نصحت کوکلمه / نایع و برجی / براغجدر [illegible]

وزع ونشع وجع وجع وجیع والع

منع ایلمک / قوسمق / ورولو / ورو / ورو و برجی / کذاب

وقیع وکع باع بالع هواع

طاتش [illegible] / ایلاه و عقرب / باول / ووه قوتی / قوتمق [illegible]

سوغ صدغ ملغ نشع وزغ

بوغلمق [illegible] / صوغق / زلف / نحن سوبح / [illegible] / [illegible]

مفرح

هتج نقنع قلع کداع

توسمق / طوبت / قوبرمق / حلیاء

نزغ

[illegible]

تسع ماصع قناع صنع [illegible] ربع

[illegible] / بالتی اور [illegible] / ناصیه [illegible] / بالتی اغزنی / [illegible]

طمع [illegible] کرع سنوع ضجوع ربوع

بلامق [illegible] / قوبمق [illegible] / بتوب [illegible] / [illegible] ایلمک / یانی یاتق / اوتر

اشطاط بنات نبات ندامت عزلت عصمت

یبوزلر / [illegible] / [illegible] / [illegible] / صقلمق

عظمت عطلت عفت لبابت لت لت

اولولق / ایشی سوزلکر / زاهد لکر / عاقل اولمق / [illegible] ایلمک / مقارنه اولمق

مجانست مجاوبت مجاورت محبت محبت محسنت

جنسیت اولمق / جواب ویرمکن / قونشلق / دوستلق / [illegible] / [illegible]

[illegible] مخالصت مخالطت مخنت مداومت مدلت

اوتمک / ایدوشمق / قارشدرمق / قورقوجی / [illegible] / [illegible]

تمتع متاع متوقیع متیع استماع

برخوردار / قماش [illegible] / کوزوجی / [illegible] / قولاق [illegible]

ریغ ورع رایب رب [illegible]

[illegible] / پرهیزکارلق / [illegible] / [illegible]

رأب رتب رت رب

صلاح [illegible] / بکر / [illegible] / بچه

رعب رعب رغاث

قاز / قورقو [illegible] / یوفقا [illegible]

[illegible] — [illegible]ب — نجاب — سکب — سلب

دگشمک و اره صوق ... ملک — صغار ادی — بونجوق — ورغلمک و دوکلمک وره لیده زنبورلر — قرحه حاکم(؟)

[illegible]ب — سیوب — شرب — شروب — شرب

[illegible] — کلکی — جمع شارب و شراب ایچمک — شول صو که ... ایچی و نه و اتلو اوله — شورباجی

[illegible]ب — شجب — شجب — شرهاب — صیب

هلاک اولمق — هلاک ایلمک و ملول ایلمک و یدلمک — هلاک اولمق و ملول اولمق — اوه شعله سی و کیجه یلدزده اولان — یغمورلو بولوت

[illegible] — ضرب — حجاب — ضرب — جلباب

قزوور ... — ورلو و قیو بالی — پرده — اکرشی ویلدوز — چارشف

جلب — اوب — حاجب — حواجب — ضباب

چارشنی کیمک — رجعت و طرف و رجوع ایتمک — قاش و پرده و بیجی — جمع حاجب — طمان

[illegible]ب — ضارب — اضطراب — اعراب — ارتکاب

درجق و ورلو سرعت ایلمک و اسیجی ... — کیجه و رنجلو بیر و روحی وقتی قره که — نازواولر — بکره ساکن اولنلر — هکاره وزرنده باندار ارکک ایلمک

[illegible]ب — ثروت — تلاوت — تثلیث — ثبات

... بلمک — بابلق — قراءه ارقوق — سشی و یرمک — پاپود اولدم

— حیاة — تحیت — حلیب — حلب

— ملک — رنسلمک — سو و سفلمش — فوق سوز اولدم

— جب — حلب — شب — شعب

— وریک قیو — یفقه بولنیغه یغوری اولیه و بالاه اغاجی — جمع اشیب و سوله طاغنده ورنده قار و ورکز — شول بر و اوزرنده صفائیه یکیه و مغاپه

— جوب — جهات — محابت — حرت

— لازم اولمق و دونمک ظرفلنمه — بلاد آواز اولیوح — بروه و وتیع وکیمو و ونمک — غصه چکمک و دیشماه اوملق

— ت — خلقت — سبات — ...ات

— و نفوا ... — برا واحته — جمعوا — جلالدم

نزاکت مه بزه ایسال پیش بند
و نقصه اشیای نقصیر بند
محب مسلمان اولدی تا واصل
حیان منصور مشار اولدی حاصل

بلا آه الا

نرح شول حده گلدی ای تاجانی
صناسن ویردیلر ایکی جهانی

بلاء الانسان من اللسان
راحة الانسان فی حفظ اللسان

ادب تاج است که از تاج الهی
بنه بر سر برو هر جا که خواهی

سلامی چو باران که بر گل چکد
ز گل بر ورقهای سنبل چکد

سلامی چو گفتار شیرین دوست
سلامی چو رخسار رنگین دوست

بداغ جدایی دل ما بسوخت
که در سینها آتش برفروخت

رفتی و بسوخت همچو جانم بی تو
وز دیده چو ژاله درفشانم بی تو

فرقته دوشدی کوکل درد و بلایه جان ویرر
یعنی کم فرقتده قلدی آشنایه جان ویرر

ث . فاقه . فاكهه . طوى . حروف شفويه

فوقه اوجاجی ... اجارولمق واره ... الباء والفاء

والميم والاقتش شفويه

حروف مطبقه . ريب المنون . لغو . قرآن

الصاد والضاد والطاء والظاء ... حوادث زمان ... باطل سوز ... اى كيشى

حروف مهموسه

اوكلك . جمع . جمعى . كوز . قولاغى

المرء مخبوء تحت لسانه

فاورنه ... صعيفه ... طوعلى ... بر ظرفه

و چيزمايه عاشق لشیست خواهد
زمن شنو بحقيقت اگر مرید اي
يكى بغمزه جادو نگاه دل ... يده
دوم بخنده شيرين سلام ... پنهانى

مرد پنهان بود بزير زبان
چون بگويد سخن بدانندش
خوب گويد لبيب گويند
زشت گويد سفيه خوانند

خوبى
خوبى
سنوده
سنوده

هذا کتاب لغت نعمت الله

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و سپاس بحد و قیاس خدای را که عقول حیران

حقیقت ذات او هایم اند و فهوم در احاطت کنه معرفت صفات

او هایم اند و هزاران درود و صلوات وفور

آفرین و تحیات بروح مقدس پیشوای انبیا و مقتدای اولیا

محمد مصطفی و بر ازواج پاکان رونده دودمان و گزیدگان یاران

او باد اما بعد این مختصر مشتمل است در الفاظ و این رسم

بر ترتیب حروف تهجی نهاده شد بیست و نه باب است در هر باب

الفاظ پارسی را که در محاورت و مراسلت پارسی میان اهل

و افاضل متداول است و مستعمل آورده شد و حروف اول

کلمه را اعتبار کرده که حروف اوایل کلمات که الف است در باب الف

ثبت کرده اند و هر باب سه قسم است مفتوح و مکسور و مضموم

باب الالف المفتوح الله خدای سزای پرستش احد یکی آحاد

جمع اول نخستین اوایل جمع آخر پسین اواخر جمع اجل آن

اصل بیخ امین استوار آمین همچنین باد البته و اصلا هرگز

انبا جمع نبأ سخن امر فرمان اوامر جمع امیر و امیر فرماینده

اخ برادر اجیر مزدور اخوک برادرت و اخی برادرم

بمزدور و مزد اجر مزد انیس غمگسار اب پدر آبا جمع اخ

برادر اخوات خواهران اکبر استوار اسد شیر آسا جمع

ادب فرهنگ ارانب جمع الم درد آلام جمع امل امید آمال

جمع آفت رنج آفات جمع اوج بالا اساس بنیاد امادت

و آیت نشان اماد آت و آیات جمع امن ایمنی امانت راستی

انامات جمع انام آفریدگان اصم کر اعمی کور ابیض سپید اسود
سیاه احمر سرخ اصفر زرد ازرق کبود اخضر سبز اسمر گندم
گون اقرع کل اوسط میانه اواسط جمع المعی زیرک ابها زیباتر
اسما او اعلی بلندتر افضل بهتر افاضل جمع اعلم داناتر اجهل نادانتر
انور روشن تر اظلم تاریک تر ابعد دورتر اقرب نزدیک تر
افقه فقیه تر اقوی نیرومندتر اضعف سست تر اولی بهتر و
سزاوارتر احلی شیرین تر امر تلخ تر اسخی جوانمردتر
اخس فرومایه تر اشاجیر ها انبیا پیغامبران اولیا دوستان
حق اماثل واخایر گزیدگان اقارب خویشاوندان اجانب بیگانها
اراجیف خبرهای نادرست احادیث سخنان اکاذیب سخنان
دروغ اکاسره پادشاهان پارس اباریق کوزها ... ادویه

اِدْ فانیدگان ادیم بهاد ها ادنا کمتران امداد مدد ها اعداد
شمارها انواع واجناس واصناف واسالیب گونها اذکیا
واکیاس زیرکان اسعار نرخها اطراف واکناف واقطار
وآفاق وانحا وارجا کنارها اسلاف گذشتگان اخلاف
بازماندگان اشغال شغلها احبار دانشمندان اخبار خبرها
اخیار نیکان اشرار بدان ابرار نیکوکاران احرار آزادگان
اتباع واشیاع پس روان اقوات توشها اوقات وازمنه
هنگامها اثقال بارها اولیا واحباب واحبا واخلا واصدقا
دوستان اعدا واعادی دشمنان اعیان کدخدایان
ارباب خداوندان ملک اصحاب یاران اطلال نشانها
سرای کهن اعقاب فرزندان فرزند اصواف پشمها اضعاف

املاک ملکها امثال و اشباه و اشکال هم مانندان اقران همزادان

ملکلر بکزشلر

بما لان احوال حالها اذکان کوشها اعلام و الویه علمها

یلدشلر حاللر بوجقلر علملر

ایام روزها اسابیع هفتهها اشهر ماهها اعوام سالها

کونلر هفتهلر آیلر ییللر

اعصار دورکارها اوطان و امکنه جایها ایمان سوکندها اسما

دورکارلر یرلر اندلر

واسامی نامها انفس دمها اشخاص واشباح کالبدها

آدلر صولقلر نفسلر قالبلر

ارواح جانها اجسام و اجساد تنها اعوان و انصار یاری دهندکان

جانلر تنلر

ابکار دوشیزکان افکار اندیشها افواه دهنها السن زبانها

قزاوغلانلر اندیشلر اغزلر دللر

ایدی و ایادی دستها و نعمتها افواج کروهها امواج موجها

اللر نعمتلر بلوکلر موجلر

ازواج جفتها اطواق کردنبندها اطناب بنده خیمه اجداد پدر

جفتلر بویون بغلری چادر بغلری دده لر

سالان ابناء پسران ابنائکم پسران شما اخواتکم خواهران شما

اوغلانلر قزقرنداشلر

اعمام برادران پدر اعمامکم عمهاء شما ال برادران مادر

خوالکم خالهاء شما اضواء وانوار شاها اطفال کودکان خرد

سزکه اتالرکز دوتیلر

اعراق رکها وخوها اعراف یالها انواد وازناد شکوفها

طمرلر بوجلر چچکلر

اسرار سرها امطار بارانها اعذار عذرها اشجار درختان

سرلر یغمورلر عذرلر اغاجلر

اوراق برکها اغصان شاخها اثمار میوها انهار جویها

یپراقلر بداقلر یمشلر ایرماقلر

اثام کناهها ایتام بی پدران اذقان زنخها ادیاج سوذنها

کناهلر اکسزلر چناقلر

ارباح بادها اسقام دردها اجزا پارها امانی ارزوها اقبال

یللر دکلر پارچهلر اوزولر

مهران اغلال بندها اغنیا توانکران اسخیا جوانمردان

بکلر بوغاغلر بایلر جومردلر

اشتباه بختان انفه ننک داشتن اخذ کرفتن امر فرمان

بدبختلر عار دوتمق الماق بیورمق

المکونة الرخدای اسم نام اثم کناه ابریق کوزهء باوه

تنکری اد کناه ابریق

ابن دستور اعصار دوله اخوه واخوان براذران اخا برادری

قرنداشلر

افادت فایده دادن اعادت عادت دادن افشاء اشاعت

فایده ویرمک عادت ویرمک

اهانت و اذلال خوار کردن اعزاز عزیز کردن اغرا بر اغالیدن

اصغا و اذغا و استماع گوش داشتن اغضا و اغماض بهم چشم

بوشانیدن انعام بگوش گفتن اعلام و انها و اخبار آگاه

نمایندن ایضاح و اظهار روشن کردن انف از خوشتن

جزیه گفتن امضا و اجرا و انفا روان کردن کار و فرمان اجلال

و اعظام بزرگ داشتن اصرار و ارتکاب بر گناه پای

داری کردن ابدا ابراز کردن ارادت خواستن اعداد

ساختن اعجاب خویشتن بینی کردن اقلت در

گذشتن از گناه و باز گفتن بیع اتمام تمام کردن

انعام و احسان و اصطناع نیکویی کردن ایجاب هست

کردن اعدام و افنا نیست کردن امکان بودنی استحالت

ارشاد راه راست نمودن اعتراف و اقرار مقر بودن

انکار منکر بودن ایجاز و اقتصار کوتاه کردن سخن

اشباع تمام گفتن ابرام و املال ملول کردن اطناب

و اسهاب و اکثار بسیار گفتن اضجار دل تنگ شدن

انجاز و اسعاف و انجاح راست کردن وعده احکام و اتقان

استوار کردن ایناس انس دادن ایحاش مستوحش کردانیدن

اعتاق آزاد کردن اطلاق گشادن افراط از حد درگذشتن

ابداد نمایندن اضرار گزند رسانیدن انصاف داد کردن

اسراف بی اندازه خرج کردن اتلاف و اهلاک هلاک کردن

امطال دوا و امهال زمان دادن اغفال و اهمال فرو گذاشتن

اقبال روی بچیزی آوردن ادبار و اعراض روی بگردانیدن

اضافت حسابیدن احالت حواله کردن اغاثت فریاد رسیدن

التفات وانکریستن ایصال آبلاغ رسانیدن اقلال واعلاء

املاع دروتن شدن اشراق واطلاع دیده ور شدن اجبار واکراه

بستم بوکاری داشتن ایراد وایصاد آوردن وبردن احصا وحساب

شمردن ایجاب خود واجب کردن اجابت پاسخ دادن اجادت

بمزد دادن اجازت دوا داشتن ودستور دادن اعلاوانشادت

برافراشتن احداث وابداع نوآوردن اعادت باز گردانیدن

اصابت بصواب رسیدن اطاحت ستیزه کردن ایماء اشارت

دادن انذار ترسانیدن اکرام گرامی کردن افراز جدا کردن نصیب

انحناء وانعطاف دوتا شدن انزوا در کوشه نشستن انقیاد

کردن نهادن انضمام واجتماع گردآمدن انفتاح ازشکافته شدن

انبساط واسترسال گستاخی کردن انقباض خویشتن

را باز کشیدن انقطاع بریده شدن اندفاع باز داشته شدن

انحطاط فرو افتادن انفصال جدا شدن انقراض وانقضاب بردرآمدن

چیزی اصطفی واجتبا واختیار واجتناب وانتخاب

برگزیدن التزام بکردن گرفتن احتراز ازمیان چیزی بربودن اطراد

واستمرار روان شدن احتمای پرهیزیدن از طعام اقتفاء خواستن

امید داشتن کشیده شدن استکمال کردن استدعاء والتماس

درخواستن اقتراح چیزی خواستن تحکم ارتجال در اندیشه

گفتن انتقال وارتحال از جای بجای شدن اجتداء واستماحت

عطا خواستن احتیاط واجتهاد واستقصا نیک کوشیدن

التجا پناه گرفتن انتما واعتزال وانتساب خویشتن بکسی

انتعاش نیکو زیستن ارتیاج وابتهاج واستبشار شادی

عودن اعتزال یکسو شدن اعتقاد در دل گرفتن اعتداد وافتخار

نازیدن اتحاد یکی شدن اقتصاد بر چیزی فرو ستادن اعتراف

عذر خواستن احتراز واجتناب پرهیزیدن جدا شدن اعتماد

واستناد پشت وا دادن اقتصاد میانه رفتن اعتضاد واستناد

نیرو گرفتن انتشار پراکنده شدن ارتداد زدین بر گشتن ابتهال

زاری کردن اضطرار بیچارگی عودن امتناع واستناد اعتناق

درکناره گرفتن و دست بر کردن نهادن اعتصام چنگ در زدن

اغتیاظ خشم شدن احتیال حواله بذیرفتن و حواله کردن

احتیال کردن کشتی کردن اعتیاد خوی کردن ارتهال بکوه

ستیذن ادعا دعوی کردن امتحان واختبار آزمودن انتعال

دروغ بافتن اشتغال مشغول شدن انتظام والتیام واتساق

فراهم آمدن کار انتعاظ بند بذیرفتن ادخار ذخیره نهادن

اختلاف آمد و شد کردن و خلاف کردن سخن افتراق جدا شدن

کردن انتطاط خشم داشتن اشتیاق آرزومند شدن

اختلاط وامتزاج آمیختن اتصال پیوستن اعتنا

واهتمام تیمار داشتن انتقام کینه کشیدن ازدحام

انبوهی کردن احترام حرمت داشتن استعداد بسیچ

ناآییدن استقامت راست ایستادن ابتنا تمام ستدن

حق استعطاف مهربانی جستن استثقال گران داشتن

استخفاف سبک داشتن استغاثت فریاد خواستن استحقاق

سزاوار شدن استحالت ناپوذن استنکاف ننگ داشتن

استیصال از بن برکندن استغراق همه را فرا رسیدن استمتاع

دیبندن قوپرمق

برخورداری کرفتن اقتباس و استفادت فایده کرفتن

برخورداری دعوق فایده دعوق

استعمال بکار داشتن التیاع سوخته شدن استیحاش

وحشت کرفتن استحقار و استهانت و استدلال خورده

وحشت دعوق خورده دعوق

استکبار کردن کنی کردن استکثار بسیار دیدن استقلال

اندک دیدن استعذار عذر نمودن استبداد و استقلال

آز کورمک

بخودی خود بکار قیام نمودن استنباط و استخراج برون

آوردن استتار دستور خواستن استسلام گردن نهادن

دستور دلمک

استغنا عفو خواستن استقبال پیش آمدن استحسان

عفو دلمک

نیکو شمردن استکشاف و استعلام و استخبار و استطلاع

خبر خواستن استیمان از سر کرفتن استدامت همیشگی

خبر دلمک

استفاضت فاش شدن استعارت عاریت خواستن

انتشار اولمق عاریت دلمک

الامد حرکة الغایة والمنتهی

استجارت بناه خواستن استراحت و استرواح بر

آسودن استنباط دیر شمردن استطراف از نو کرفتن

استمالت دل خوشی دادن

خدای منت آرزو ارجوفه خبر نادرست ام بادر امهات جمع

امیت مادر ام الولد مادر فرزند ام الکتاب سوره فاتحه

ام النجوم آسمان ام القری مکه ام غیلان درخت است در بادیه

ام الزنبر مادره عز ام الدبیم و ام اللهیم مرک ام ملدم تب

ام الفضایل علم ام الرذایل جهل ام الخبایث مادر همه

بکیمد ما اخت خواهر اسلوب یک کونه امیت سازنده

امران ازن کونش اصول بیخها الوف هزارها اسود شیران

اُبوت بذری انس غمکساری الفت دوستی باب

الباء المفتوحة بیاض سپیدی بهانه بهای بها بقا

باینده کی باقی پاینده بعید دور بعد بس برکت افزونی برکات

براءت بیزاری بری بیزار بقیت باز مانده بقا باجمع باحت شادی

باب در بواب دربان بلادت کندی بلید کند بصارت

بینایی بصیر بینا بغیض دشمن داشته بشر آدم بلی آری

بلاد ما بس بلاد شهر بلدی بقی پشه بغل استر بنان

بطن شکم باطن اندرون شکم باهر برسر آمده درخوبی باطل ناکار

بلاغت تمامی بلیغ تمام بدیع نوکرده بدایع جمع براز جامه فروش

بحر دریا بر بیابان بذر ماه شب چهارده باعث فرستنده

وبر آنکه الله بشید مژده دهند بشارت گناه باعث

بشیع ناخوشی بروات براتها بواکیر حجتها بلابل بلبلان

وانده ها وکوزنان تنگ دهان بوابیع بلاد رسیده بسط

گستردن بطیش سخت گرفتن بخس کم کردن بدیهه ناگاه

کفاف بیع فروختن بایع و بیاع فروشنده بقر گاوان نر و ماده

المکسوره بدایت آغاز کار کردن بکر دوشیزه کلیه

بدعت کار نو بدع جمع بنیت نهاده بغیه آرزو بطیخ خربزه بضاعت

پاره مال کرجای فروشند بشر کشاده روی بقاع جایکاهها

بلاد شهرها بغال استران بشارت مژده دادن المضمومة

بعدت دوری بر گندم بهتان دروغ بقعه جایگاه بغض دشمنی

برهان حجت بلبل هزار دستان بوغوث کیک بحور دریاها

بروج کنکرها بدور ماههای شب چهارده بلدان شهرها

ثبوت پیری برودت سردی بلود کهنه شدن تلوغ

رسیدن بقور کاوان نر و ماده باب التاء المفتوحه توقیع

نشان پادشاه توامان آنک هردو از یک شکم زایند ترع

اندوه تفره آنکه بطبیب نمایند تبع پس تلید و تالد مال

کهن تذکیر یاد کردن تباشیر نشانها تلامیذ شاگردان

مال نیل تندیه ها ترک دست بداشتن تملیک مالک کردانیدن

تکلیف بستم برکاری داشتن تفهیم دریابانیدن تبلیغ

رسانیدن تفریق پراکنده جدا کردن تثقیل کران کردن تخفیف

سبک کردن تولیت عمل دادن تلبیت بی غمی کردن تعجیز

دشوار کردن تلقف سخن از دهن گرفتن تسهیل و تیسیر

آسان کردن تحصیل بدست آوردن و علم آموختن

تهذیب پاک کردن

تکثیر بسیار کردن تقلیل اندک کردن ترویج روان کردن تزویج

زن را بشوهر کردن تعریف ستا کردن ترویح راحت دادن

تفویض کار بکسی واگذاشتن تقصیر و تفریط سستی کردن

تو کار تحریر نبشتن تقریر گفتن از حال باز دانیدن تجدید

نو کردن تقلید از کسی چیزی فرا گرفتن توبیخ و تعییر سرزنش

کردن تصحیح درست کردن تسلیم کردن نهاده تسخین گرم

کردن تبرید سرد کردن تحریک مالش دادن ترتیب

دما دم نهادن تضریب و تخلیط دزدی کردن تفضیل

و ترجیح افزون نهادن تنبیه بیدار کردن تحریم حرام تحلیل

حلال کردن تحصین پناه کردن توفیر بیادتی نهادن

تزویر دروغ ساختن تشویش بر دادن تزئینه آسوده

تهاون سست و خوار داشتن

تحسین نیکو کردن تقبیح زشت کردن تحریض براغالیدن

تقویه و تشوید را فراشتن تایید و تایید ...

تخلید و تابید جاوید کردانیدن تسویف امروز فردا انداختن

وآن تعظیم و تفخیم و تبجیل و ترحیب بزرگ داشتن ترحیب

مرحبا گفتن تخویف و تهدید ترسانیدن توشیح و ترشیح

وتحلیه آراستن ترشیح پروردن ترفیح با صلاح آوردن

کار غنیمت پیش بردن کار تصریح آشکارا گفتن تعریض

پوشیده گفتن ترکیب و تالیف وا هم آوردن تهنیت مبارک

گفتن تهذیب و تنقیه و تنقیح پاکیزه کردن تجربت آزموده تقویت

قوت دادن تقدیر اندازه کردن تعین معین کردانیدن

تقویم و تعلیم علم آموزانیدن تعلم آموختن تقدیم پیش

تاخیر واپس داشتن تصدیع درد سر رسانیدن ترقی بر پیش

رفتن تهافت افتادن و خاب شدن تشویش شوریده کردن

تعجیل شتابانیدن تحویل از جای بجای بردن تفصیل

واپید کردن تسکین آرام کردن تمکین جای دادن تعبیر

پیدا کردن خواب تحمید و تعریف ستودن توحید صفت

یگانگی خدا کردن تعطیل بیکار کردن تخریق دریدن تحلیق

موی ستردن تشریف مشرف کردانیدن تشمیر

زیادت کردن مال تمهید گسترانیدن تغریق غرق کردن توکیل

کسیرا بچیزی گماشتن تعلیل خداوند کردانیدن تعطف

مهربانی کردن تحسر حسرت خوردن تجشم و تکلف رنج بر خود

گرفتن تصلف تفهیم دریافتن تصلف لاف زدن تفرق ...

توقع و تفوق و تصدر بر تنبیه جستن تفصی از دشواری بیرون
یوم لک استمک دشوارلکدن قورتلمق

آمدن تألف دل بدست آوردن تقبل پذیرفتن تعرف
کوکل الا کونولمک بیلونه ایلمک

و تفقد پرسیدن از احوال تمتع برخورداری کرفتن تعلق
حالکاره صورمق برخوردارلق

و تمسک چنک در زدن تعیش بحیلت زندکانی کردن تمیز
حیله ایله دیرلک ایلمک

جدا شدن تیقظ و تنبه بیدار بودن تحفظ و تصون و توقی
اویدواولمق

خویشتن نکاه داشتن تجنب و تحرز پرهیزیدن از چیزی تعنی
کناره ایتمک

ذلیت جستن تعذر دشوار شدن تکبر بزرک منشی کردن
دشوار اولمق

تغیر از حال بکردیدن تجدد نو شدن تأنی درنک کردن
حالدن دونمک یکی اولمق

تمرد سرکشی کردن تدین دینداری کردن تملق چاپلوسی کردن
باش چکلک ایلمک دیندارلق ایلمک دلکولک ایلمک

تبجح شادی نمودن تغلب بدست فرو کرفتن و غلبه کردن
شادلق کوسترمک

تقرب و توسل نزدیکی جستن تجسس و تفتش و تفحص
یقینلق استمک

تحری صواب جستن تمول بسیار شدن مال تکلم کلمه کردن
طوغرولق استمک مالی چوق اولمق کلمه ایلمک

تنزه دوری جستن تشوق و تعطش و تحنن آرزومند شدن
آرزولو اولمق

تعصب دوکروهی کردن تفرج کشادکی دل جستن تلقی پیشوا
ایکی بولوک ایلمک کوکل آچقلق استمک

شدن و از کسی چیزی فرا کرفتن تلهف و تأسف و تألم

و توجع اندوه خوردن و درد مندی نمودن و تفکر و تدبر
غصه یمک

و تأمل اندیشه کردن تصور صورت بستن تنوع و تفنن
فکر ایلمک صورت بغلمق

کونه کونه شدن تعود خوی کردن تأکد و تأید استوار شدن
درلو درلو اولمق خوی ایلمک

تبرع دادن نه بسبیل وجوب تمول مال دار شدن تفضل و تتبع
مالدار اولمق

در پی کسی رفتن تحبب ناز کردن تأنق و تألق نیک نکوستن
ناز ایلمک

توقع و تطلع و ترصد و ترقب چشم داشتن تزین و تحلی آراسته
کوز دوتمق بزنلمش اولمق

شدن ترجمه سخنی وا کردانیدن از زبانی بازبانی دیکر تعجب

شکفت داشتن تعهّد تیمار داشتن تولّد زادن تحکّم حکم کردن

بزود بوقت باز ایستادن تعلّل بهانه کردن تحمّل بار کشیدن

بوده غودن ترحّم بخشودن توهّم گمان بردن تعدّی از حد درگذشتن

تمنّی آرزو بردن تظلّم از ستم نالیدن تفضّل بزرگواری کردن

تصوّف صوفی شدن تفقّه فقیه شدن تلطّف لطیف کردن

تمایل با کسی میل کردن وبنی کردن تدارک وتلافی دریافتن

توانی وتهاون سستی کردن توالی وتواتر وتتابع وترادف

بیابانی شدن تجاوز درگذشتن از گناه تغافل بیخبر شدن

توالد وتناسل زه وزاد تواری پنهان شدن تفرّز خوب کننده

داری کردن تفوّر وتفوّت تفوری غودن المکسورة تمثال

تندیس عساح تهنک بجفاف بوکتون زدما تلمید شاگرد

تکّه شلوار بند توت بتوب تهبان تبیان بیان کردن المضمومة تفّاح

سیب تواب قاک توبین سپردن تحفه هدیه تحف جمع تخوم

حدها دمش تنبان شلوار کشتی گیر باب الثاء المفتوحة

ثمن بها عین گران ثاقلب کوالی ثقیل گران ثبات پایداری

ثابت پایدار ثاقب تابنده ثقب سوراخ کردن ثنا ستایش

ثواب پاداش نیکی فاک نکیش ثروت توانگری ثلج برف ثوب جامه

ثور گاو ثمر میوه ثمرات جمع ثانی دوم ثالث سوم ثامن هشتم

ثعلب روباه ثعالب جمع ثقافت زودکو فتن ودریافتن ثلم متاع

ثغر آنجاکه بیم بود از دشمن وبیم کردن المکسورة ثقت

امینی ثقات جمع ثقل گرانی نیران کاوان ثیاب جامها ثمار

میوها المضمومة ثریّا پروین ثعبان مار بزرگ ثوبا آسانیوب

نبوت آبستادن نصوب افروخته شدن آتش ثبعد هلاک شدن

نفور جای بهای الی نیم بود از دشمن نوعول یا لو باب الجیم المفتوحة

جد تن جواد خوش مرد جد یار نو جد بد بزرگان ما ز کلان جد آن

جمع جنب پهلو جنب کریان جناب کرد اکرد سرای جنان دل

جبان بد دل جفا بدکاری جانی بدکار جزا باداش جمال خوبی جیل جوب

جمل شتر نر جبل کوه جزیل زفت جلال بزرگواری جلیل بزرگوار

جاسوس خبر جوی جواسیس جمع جمع باهم جریده دفتر جرائد جمع

جاه آب روی جعبه تیردان جار همسایه جانب گوابه جوانب جمع

جبین وجبهه پیشانی جوف اندرون شکم جلادت جلدیه جهالت

وجهل نادانی جاهل نادان جانی خراج خواه جاذب کشنده

جذب کشیدن جابر ستمکار جابر زور کننده وانکه شکسته بندد

جایز روا جامع گرد کننده جایع گرسنه جنب پلیدی جنان جمع

جوسق کوشک جواسق جمع جراهم و جهنم دوزخ جرب گر جماد بهر

بیفزاید جبین بینک جرعت وجبروت کناه جرایم وجرایر

جمع جبابره کردن کشان جهد کوشیدن جبر زور کردن شکسته

بستن جور ستم کردن جواز روا بودن جمع کرد کردن جز گرد

جو هوا جد دولت المکسورة جنس گونه جن پری جلد پوست

جرابات انبان جند کردن جیاد جمع جیران همسایکان جنان بهشتان

جمال شتران نو جیاد نیسانها جبال کوهها المضمومة جود

بو مردی جنون دیوانکی جنه سپر جنب ناپاک جرم گناه جرم

گرسنکی جند لشکر جنود جندی لشکری جزء پاره جزئیات

پاره کی جعل پای مرد جعل سوکین گردان جرموق موزه بالایی

باب الحاء المفتوحة گریبانها جیوب پهلوها جنوب پوستها جلود

حلاوت شیرینی حصافت تمام خردی حماست دلیری

زیرکی حاذق زیرک حماقت ابلهی حرارت گرمی حار گرم

حقارت خواری حقیر خوار حامد ستاینده حاسد بدخواه حریص

سرگردانی حیران سرگردان حقیقت درستی حقایق جمع

حرکت جنبش چوگان جمع حاجت مراد حاجات جمع حدیث سخن

نو حادثه سختی روزگار حوادث جمع حدثان روز و شب حرج تنگی

حدید آهن حداد آهنگر حد کناره حبر دانشمند حاضر آمده حایط

دیوار حافظ حامی و حارس نگاه دارنده حامل آنچ بدو چیزی

دریابنده حواس جمع حاسه یکم حیف ستم حریف همپیشه حجج درستی

و راست حجر سنگ حلاق موی ستردن حقاق حقه گر حناط

19 15

گندم فروش حمال بارکش حایک بافنده حلال پاک و وام مرداد

حلیم بردبار حلیم دانا حاکم قاضی حکم میانجی حزم هشیاری حلق

گلو حصین حصار استوار حال وام کذنی مهلت باشد

حفره درگاه حاشیه کرانه و زیر دست حواشی جمع حریر پرنیان

حصیر بوریا حبه دانه حبات جمع حظیره جای دیوار کشیده

حظایر جمع حمام گرمابه حمامی گرمابه وان حمام کبوتر حظ بهره

حامض ترش حریم گرداگرد چیزی حضیض پست مهره حالی

زیور بسته حلاج پنبه کن حیا شرم حرب جنگ حایل و حاجز

بازدارنده میان دو چیزی حدقه سیاهه و سپیده چشم

حدیقه بستان حدایق جمع حاجب بازدارنده حجب و حجاب

بازداشتن حل گشادن حشر انگیختن خط فرونهادن دل

حضور دمیدن کندن حمد ستودن المکسورة حلم برد باری حمل
بار حب دوست حنط گندم حین هنگام حرف پیشه حروف جمع
حمار خر حسبان شمار حجاب پرده حشمت شکوه حبر مداد حصن
وحرز پناهگاه حدت تیزی حصه پاره حصص جمع حجه سال حجج جمع
حجاره سنگها حفظ وحمایت وحراست نگاه داشتن حرص
آرزو بردن وخواستن حرمان بی روزی بودن حس دریافتن
المضمومة حلو شیرین حموضت ترشی حلی پیرایه حمی تب
حریت آزادی حر آزاد حسن خوبی حسام شمشیر حزمه بند
حبور شادی حب دوستی حرقت سوزش حشاشه بقیه
جان حجب پردها حروب جنگها حصون حصنها حدود حدها
حدوث نو شدن حصول بدست آمدن باب الخاء المفتوحة

خلیفه امام خلایف جمع خیر نیک خیرات جمع خیر نیکی کشته خجالت
شرمساری خجل شرمسار خطا ناصواب خطیه گناه خطایا
وخطیات جمع خاطل گناهکار خفی پوشیده خفیف سبک خضراء
سبز خضراوات جمع خراب ویران خارج بیرون آینده خرج بیرون
کرده خالد جاوید خبر پاسخ خطارت بزرگی خطر بزرگ خطیم
قمری خمار می فروش ومی خواره خندریس می کهن خنجر دشنه خنبار
نانوا خمیس پنجشنبه خامس پنجم خمس پنج خسیس فرومایه خالص پاکیزه
خیاط درزی خامع لنگ وآزرونده خلف فرزند نیک خلف
فرزند بد خلیل دوست خندق کنده گرد اگرد قلعه خال برادر
مادر خاله خواهر مادر خالات جمع ختم مهر خاتم انگشتری خوان
جمع خادم خدمتکار وخواجه سرای خول خدمتکاران

خزینه مال جمع آورده خزاین جمع خازن خزینه دار خال و خالی تهی

جمع ایلیجی مال · خزینه‌جی · بوش

خصی خایه کشیده خطوه گام خطوات جمع خزف فربوت خشن

خایه جیقمش · آدیم · بوشش

درشت خلوق کهنه خریف پاییز خاتمت پایان کار ختم بپایان بردن

ایری · اسکی · یاتق المق · انجام · اشی آخره التمک

کار و مهر کردن خلا تهی شدن خوف و خشیت ترسیدن خلوق

دخی مهر ایتمک · قفغوز اولمق · قورقمق

افریدن خدع و ختل فریفتن خط نبشتن و ریش آوردن

یرتمق · الدتمق · یزمق · دخی صقال گوکرمک

خلاص رستن خروج بکار بردن خنازیر خوکان المکسورة

قورتلمق · ایش اوزره التمک · دوکوزلر

خیار گزیده خزی شرمساری خبرت آزمایش خلال میان

ارندیلمش · صنعق · اودتولو · اینش اورتنی

کار خطر جایگاه نشان کرده خطط جمع خلاف خیانت

نشانه ایلمش یر · دوغودقلولک

ناراستی خدع فریب خلقت آفرینش خنزیر خوک خطابت

الدامق · یرادلش · دوکوز

خطیبی کردن خطبه گفتن خطابت سخن گفتن خفت سبک شدن

خطیب لوق ایلیک · دخی خطبه اقمق · سوز سویلمک · یینی اولمق

المضمومة خلت دوستی خزیان خلق خوی خفاش شب پره

دوستلق · انگ · خو · یراسه

خوء سرکین مرغ خزان زبان کاری خمول بی نامی خلد بهشت

قوش بوقی · زیان کارلک · آتسوزلق · ابدا جموق

جاوید خلاصه گزیده خف موزه خشونت درشتی خطوط خطها

اوزندولنمش · ادک · ایرلک · خطلر

خطبا خطیبان خلفا خلیفه‌گان خلقان کهنها خصومت جنگ

خطیب لر · خلیفه لر · اسکی لر · جنک ایتمک

گردن خضوع فروتنی کردن خشوع ترسیدن خروج بیرون

آجقلوق ایتمک · قورقمق · دشره چقمق

آمدن خلود جاودانه شدن خسوف گرفته شدن خدود رخها

ابدی اولمق · آی دوتولمق اولمق · یکاقلر

خیلا کردن کشی کردن باب الدال المفتوحة دولت پیروزی

بیوکلک ایتمک · یکملک لک

دها زیرکی داهی زیرک درجه پایه زبر درجات جمع درکه پایه زیر

زیرکلک · زیرک · اشغه بصمق

درکات جمع دین وام دا بیماری دوا دارو دار سرای دفع یلبار

سوکلک لک · درمان · سرای · برکز

دفعات جمع دمع اشک چشم دم خون داهیه بلاء بزرگ دواهی جمع

گوز یاشی · قان · اولو بلا

دوام پیوستگی دایم پیوسته دلیل راهبر دلایل جمع دلال ناز دارفع

اولتقلو · اولتش · قلغوز

بازدارنده داخل درآینده دقاق کوبنده دهقان روغن فروش

ایچرو کلیجی · دوکوجی · یاغ صتجی

دقیق آرد و باریک دقیقه خرده کاری دقایق جمع داعی دعا کننده

اون · ذره اجزا · اوفاق انجه لك · دعا ایدجی

وخوآینده دنی فرومایه دنائت فرومایکی دنایت ملک دارنده کان

دخی اوقجی · اخشا اصل لق · اخشا اصلولوق · ملك دیجی لر

دهکستودن دقو زیراندن درس علم خواندن دقن بکور کردن

دشنمك · دکدرمك · علم اوقومق · کوزه لق

دهشت سرگشته شدن دلالت راه نمودن دعوه خواندن

حیران اولمق · یول کوسترمك · اوقومق

المکسوره دمنه نشان سرای کهن دمن جمع دنار نشان

اسکی سرای

دین کیش دره تازیانه دحتب دهقان ملک داران دماغ

دین · کحتب · ملك دیجی لر · بایش

مغز سر دیانت دین داری دول دولتها دوما حوزیها المضمومه

بلنیس · دینداری · دولتلر · قوزلر

دربت از مایش دنیا این جهان دون فرومایه دهن روغن

صنعلو · اخشا اصل تو · بو جهان · یاغ

دب خرس دیون وامها دموع اشکها دور سرایها دمان زنجلك

ایو · بورج لر · کوز یشلری · سرای لر · زیرکلر

دعا خواندن دخول درآمدن درپوک درنشه دخان دود دبرستی

دعا اوقومق · ایچری کیرمک · توتون · ارتس

دلب چنار درم وارید دولچی باز وان کو باب الذال المفتوحه

قویغ بایغ ایدجی

ذکاوت زیرکی ذهب زر ذکر نرو اندام مرد ذنب گناه ذنب دم

زیرکلك · التون · ارککی دخی ارالندام · قیرق

ذلیل خوار ذواق چاشنی گیر ذوق چشیدن ذخیره چیزی که نگاه

ذاد دجی · دتمق · اول نسنه در که صقلی

دارند برای نفقه ذخایر جمع ذبح گلو بریدن ذم نکوهیدن

دخیره لر نفقه ایجون · بوغازلامق · یرمك

ذباب شدن المکسوره ذروه بالا ذقن خراج گزار ذنب کوك

کفك · خراج کذار · قورنغ

ذباب جمع ذکر یاد کردن المضمومه ذواله ذنابه دم کیسو ذریب

یاد ایلمك · قیرق · بلك

فرزند آدم ذریات جمع ذوخدا وند ذنوب گناه ها ذکور وذکران

آدم اوغلی · ایسی · کناه لر · ارککلر

ذرء بالا نا ذهول مشغول شدن ذبول پژمرده شدن الواو المفتوحه

یکالو · مشغول اولمق · صولقن اولمق

واثق بسر دعه کردن رخا فراخی راجی امیدوار رنده رجا امید رغبت

بانیس · بیوه · کیك لك · امیذ دجی

رایدست دعایا جمع رغبت خواستن راغب رغبت کننده

اله الت · رغبت · رغبت ایدجی

رافت مهربانی رؤوف مهربان راشد راه نماینده رابع چهارم

شفقتلولوق · شفقتلو · طوغری یول کوسترجی · دردنجی

ربیع بهار ربع منزل دشنجه ترثی رشحات جمع رئیس سرور

باز · منزل · بشلق · سرور

رفیع بلند رایت علم رایات جمع رفیق همراه رسول پیغامبر رکاکت بجا

سست رایی رکیک سست رایی رحیل رفتن رسم آیین رجل

مرد راجل پیاده رخیص ارزان رضیع راست قدر رقم نشان راضی

خشنود شنونده رهین گروگان رایت جزیه که پیوسته رسد

رقیب نگاه بان رذاهیت ورداخت آسایش روضه مرغزار

رزانت آهستگی رزین آهسته رفا رفو کردن سرگین

کاو رزاق روزی دهنده رق پوست آهو رقیق باریک

و بنده و تنگ ردیف آنکه از پس نشیند رقاص بازی

کننده رقص بازی کردن رعد بانگ ابر رسائل پیغامها

رمز پوشیده گفتن ربط بستن رابط فاعل رهن گرو

کردن رحمت بخشودن رحمن بخشاینده رحیم مهربان

رحیم مهربان و بسیار بخشایش کرد رجیم رانده و نفرین کرده

رد گردانیدن المکسوره رسالت پیغام دادن رضا خشنودی

ریاست سروری ریح باد ریاح جمع ربح سود رزق روزی

پیحک ربا زیادتی حرام رفق یاری و نرمی رق بندگی رقاب

گردن نهادن رماح نیزه ها رحلت رفتن ریاضت رنج و رام کردن

المضمومه روح جان رکن گوشه و کناره رخصت فراخی و ارزانی

رمح نیزه رتبت پایان کار رتاب جمع رسل پیغامبران رسوم

اینها رقوم نشانها رقبا نگاهبانان رءوس سرها و سروران

رجوع بازگشتن رقوب چشم داشتن رسوب باز فرود

شدن رموز رمزها رسغ و رسغ خرده دست باب

الزاء المفتوحة زیب موی زبد کفک دریا زحیر درد شکم

زفیر نالش زرح قریب رزاو قریبا ندە زکوة پاکی بال ذکی

پاک ذاویه بیغوله زوایا جمع زعیم مهتر و پایندان ذابل کشته

زدا آزاد کردن زداد زده کوزاد نونه زاهد پارسا ذلت

گناه ذلات جمع ذانی مرد بدکار ذانیه زن بدکار ذابر زبار

کشتزه زنادقه مغان زین آراستن زوال کشتن زبوراندن

ذلوله جنبیدن زمین المکسورة زنا بدکاری زنده بوم مع

زیور خیک زینت آرایش زراعت کشتن و ورزیدن

المضمومة زعاف کوه تنک بن بسته زود دروغ زماد

پادسا پان زوار زیارت کننده کان زعما مهتران و پایندانان

باب السین المفتوحة ساهی بلند سابغ کوارنده تمام سوابغ جمع

سغنیال سقار آرکش ساقی آب دهنده ساکن آرمیدنده

پرسنده و خواهنده سائل راننده سائق غمازی کننده ساعی

و سبیل راه سابق پیش رو سفینه کشتی سفاین جمع سفینه

بی غرض سهل آسان و ریمن نرم سریر تخت سلف پیش رفته

سمع شنوائی سعادت نیک بختی سعید نیک بخت سواده

سپاهی سید مهتر سادات جمع سلامت رستکاری

سالمت بلوئی سلام درود روز وپی عیب ساو حادو سحره جمع

سر بید راست سداد راستی سخی جوانمرد سخاوت

و سماحت جوانمردی ساحت میان سرای سلوت

بی غمی سرمد همیشه سقیم بیمار سادس ششم سابع هفتم

سیف شمشیر سیاف شمشیر کرو شمشیر فروش ستاکل

کاد دکو سرا نهان سوت راستی ساه بازبان

شجه خوی سبحان و سجایا جمع سلاطین پادشاهان

سرا و بل ازادیای سبو بیش دشتی کردن سماع شنیدن

سطوت جور کردن سهو فراموش کردن سبر ازموده سبو

پوشانیدن سلم پیش دادن برای غله وغیره المکروه

سماک نام ستاده است سنان اهن نیزه سواد دست ابرجن

سروال ازاد پای ستن نهان سکلین کارد سیرت روش

سبد جمع سمط و سلک رشته مروارید سماطین دو صف

غلامان از دو جانب سیادت مهتری سعایت غمازی سنو

بالها سنوار کرده دشتی المفهومه شکونت امیستکی

سبوعی تمام سده درگاه سروری شادی سلاله

کل که از میان انگشتان بدر اوند سلم نردبان ستوه بلند شده

سلطان پادشاه سندس جامه نشت سقم بیماری

سبول داغها سود سیاه مان سکوت خاموش شدن سوال

پرسیدن سوره نام باب الثین الفتوحه شفق اوقات

شفقت مهربانی شهامت زیرکی شرف بزرگواری

شریف بزرگوار شوکت ساختگی لشکر شاکی کلیه کنند شحات

شقاوت بدبختی شقی بدبخت شیخ پیری وخوب تضرع شهید گواه

وحاضر شهید کشته در راه خدای تعالی شاعر شعر گوی شایع

شعیر جو شفه لب شرط پیمان شاکر سپاس دار شل بی دست

شوار در منکان شقیقه درد نیم سر شفق سپیدی یا سرخی

دراول شب شاید سبخن شباب جوانی شاب وشارح

جوان شاخ بیندوری دهنده شده عریضی شقاء خواهش

شفیع خواهش کننده شریک انباز شک گمان شی چیز

شیبان سیر شمایل خوایها نیکو شرح بد بد کردن شیم بوی بدن

دشنام دادن شناعت طعنه زدن المکسورة شفا تندرستی

شهاب روشنایی شتا زمستان شوق آرزو سخن شرح

سخت بد شیمت خوی نیکو شیم جمع شیر بد شبل بچه شیر

شمار نشان شمع شیری شراک دوال نعلین شفا گواه شجعان

دلیران شکایت گله کردن المضمومة شجاع دلیر شبهه

پوشیدگی شبه و شبهات جمع شهود گواهان شهدا شهیدان

شعرا شاعران شفعا شفاعت کننده گان شرکا انبازان

شرور بدیها شبان چوپان شموس آفتابها شیوخ پیران

باب الصاد المفتوحة صومعه جای زاهد صوامع جمع صحیفه نامه

صحایف جمع صفحه یک روی ورق صلصال گل خشک صاعقه

آتشی که از آسمان افتد با رعد سخت صارم شمشیر برنده صادر آینده

صفیر آواز دزدی صوت آواز دادن صیقل زداینده صدید زرداب

صلوة نماز و دعا زوایید ان و دروز صلوات جمع صوم روزه

صایم روزه دار صایم الدهر روزه دار سال و ماه صادق راست

گوی صداقت دوستی صدیق دوست صیف تابستان صراف

سیم سره کننده صبغ رنگ صباغ رنگرز صابون

دارنده صانع پیدا کننده صغیر کوچک صنم بت صدر سینه صبر شکیبایی

صالح باساز و نیکو صریح آشکاره صحیح درست صلاح نیکی

صلیب زر و سیم و خاک موش صبی کودک صلابت سختی

صرامت برنایی و مردانگی صباحت نیکو رویی صبیح نیکو روی

صعب دشوار صناع بپیشه گر صنعت کردار نیک صنایع جمع

صوب نزدیکی صاحب یار وخداوند صواب راستی صایب

صحرا دکی صحاری جمع صفا پاکیزگی صافی پاکیزه صک چک

صلیب چلیپا صهبا می سرخ صاد ید مهران صرف کرداندن

صید شکار کردن صلب بردار کردن صرم بریدن صون نگاه

داشتن صغیر شغیلبیدن صغان سپلخواره صقع سیدن

صبر ورت کشتن صدق راستی صدیق سخت است

صلا دشن صلات جمع صغر کوچکی صیت آوازه صراط مستقیم

راه راست صبیان کودکان صیانت نگاه داشتن المضموم

صلح آشتی صبح سپیده دم صحبت باهم بودن صلب پشت

مازو سخت صعوبت دشواری صور بوق صحف

نامها صناع پیشه گران حیود شکارها صلحا نیکوان صرة

کیسه زر باب الضاد المفتوحه ضمیر اندیشه دل ضمایر جمع

ضریر نابینا ضیعه ده وزمین بی کار ضعیف سست ضیف

مهمان ضیفن طفیلی ضامن پایندان ضارب زننده ضرب

زدن ضرب انگبین سپید خوب واحت ضیغم شیر ضلالت

گمراهی ضال گمراه ضیق تنگ ضغینه کین ضغاین جمع ضیم

ستم ضوء روشنائی ضخم ستبر ضحوه چاشتگاه ضجرت

دل تنگی ضجر دل تنگ ضرر زیان ضمان پایندانی ضم والم

افزودن ضبط نگاه داشتن ضابط فاعل المکسوره ضیا

روشنائی ضد ناهمتا ضیق تنگی ضیافت مهمانی ضفن

کینه ضرغام شیر ضحک خندیدن المضمومه ضحی چاشتگاه

ضحکه خندیدن ازوی بخند بدند ضراط بادزیرین باب الطاء المفتوحه

طهارت پاکی طاهر پاک طبع وطبیعت سرشت طبایع جمع سرشتها

دیدار طلیعه و طلایه دیدبان طلایا و طلایع جمع طاعت فرمان

بردادی طریقت راه خدای تعالی طللن ثان سرای کهن طرمح

طایر پرنده طایرات جمع طاقت توانایی طرهناس افسوس کننده

طباخ خوردنی پزکر طوق کردن بند طوایق جمع طرار حیلت گر

سبک سر طرب شادی طالب جوینده طراز علم کر طاعون وبا

علت خون طایفه گروه طوایف جمع طاغی بی راه طراوت تازگی

طری تازه طاحون آسیا طحان آسیابان طحن آرد کردن طوه مراد

خویش طویت اعتقادی طریف وطارف مال نو طرح افکندن طو

درانداختن طعن بدگفتن ونیزه زدن طلاق رها کردن زن طواف

طفو افیمس داشتن طلب جستن طیق وطیبت مزاج کردن

المکسوره طیب خوش بوی طراز علم جامه طلسم ساخته بدروغ

طفل کودک خرد المضمومه طغرل ثان پادشاه طومار کاغذ چیده

طول درازی طغیان بی راهی وستیهو قلم طیور مرغان طروح

راهها طغان طمرا ثان طلاب جوینده کان طور کوه باب الظاء المفتوحه

ظهر پشت ظهیر یار ظاهر پیدا ظالم ستمکار ظلام تاریکی ظلیم …

ظن گمان ظرافت چابکی ظریف چابک ظفر پیروزی یافتن

المکسوره ظل سایه ظلال جمع ظلف زنگله گاو وگوسفند

المضمومه ظهر نماز پیشین ظفر ناخن ظلم ستم ظلمت تاریکی

ظلم و ظلمات جمع باب العین المفتوحه عیال زن فرزند عار …

نادان وفاخوی علقه خون بسته عقیدت اعتقادی عقاید جمع

عجمی تازی عجمی آنک عرب نباشد عصبه خویشاوند عصبات جمع

عرب تازی کویی — عجم اولدر که عرب اولمیه — قوم

عدم نیستی عین چشم و چشمه وزر علانیه وعلن آشکارا

یوقلق — کوز — دخی چشمه — دخی آلتون

علیم و عالم دانا عم برادر پدر عمه خواهر پدر عمات جمع عماتکم و عمتها شما

بلیجی — آتا قرداشی — آتا قز قرداشی — سزک آتاکز قز قرداشلری

عمیم و عمام همه عالم جز خدای تعالی عظمت بزرگی عظیم بزرگ

اوکالی — العالم ما سوی الله — اولولق — اولو

عاجل زود و این جهان عاصی بی فرمان عقل خرد عاقل خردمند

دخی بو دنیا — بیوزکی — عقل — عقللو

عدل داد عاقل داذکر عمل کار عامل کاردار عاشق آرزو کشنده

داد — داذ ادیجی — ایش — ایشلیجی — آرزو ادیجی

عاق آنک فرمان پدر و مادر نبرد علف خورش چهارپای علافی

اولدر که آتا آنانک بویرغن طوتمیه — چهارپای علف — علف

علف فروش علی بر علیّ بر من علیک بر تو علیهم بر ایشان علیه

صاتیجی — اوستمه — دوستی

بر او علیهما بر آن دو مرد علیکما بر شما دو مرد علیکن بر توزن علیهن

بر آن جمع زنان علیها بر آن دو زن علا بلندی عالی بلند عمق

ژرفی عمیق ژرف عضد بازو عصم باز آینده عفیف خویشتن

داد علیل رنجور عریض پهن عرض پهنای علالیف عدس

اینلو — ایلولک — بالی — مرجمک

مرجو عسی شب زو عقب پاشنه عاشر دهم عاد ننگ عدد شمار

کیجه یوریجی — اوکجه — اوننجی — عاد

عبد بنده عزیمت آهنگ عاقبت پایان کار عواقب جمع عدو دشمن

قصد — دوشمن

عداوت دشمنی علامت نشان علایم و علامات جمع عیش زیستن

دوشمنلق — دیرلک

عهد پیمان عجب شگفت عزیز ارجمند و نایافت عنا و رنج عطیه

عجب

و عطا بخشش عطایا جمع عطا دبوی فروش عادت خوی

عطالت بی کاری عیلت درویشی عایل درویش عوایق

اشسزلک — درویشلک — درویش

و علایق بازدارندگان عد شمردن عقد بستن عاقد فاعل عرض

بغلو — صیقو — بغلایجی

و عرضه نمودن عارض فاعل عزم آهنگ کردن عازم فاعل

قصد ایلک — قصد ایلیجی

عفو از گناه کسی درگذشتن عثرت بسر درآمدن عون

یاری کردن المکورة عظه پند عظات جمع عمارت آبادانی

اکوت

عشرت زندگانی علت بهانه و بیماری عماد ستون عطر بوی

جوشش عجل کوساله العذار ان عفت پرهیزکاری عوق طرك

علاج تیمار عمامه دستار دانشمندان عیشه زندگانی عشرت

قبیله عصبیت پیرست با زور علو بالایین عناد کردن کشی کردن

عصیان بی فرمان کردن عیادت بیمار پرسیدن عبادت

پرستیدن عصمت نگاه داشتن عبرت پند گرفتن عقاب

ملامت کردن عترت ارجمند و نایافت شدن عظام بزرگان

عبادید کان المضمومه عنصر اصل مردم عصی آن جهان

عادت و ساز لشکر خویشتن بینی عسر دشواری عسرت

تنگ دستی عدوان بی دادی عریان برهنه علو بلندی عقده گره

عقد جمع عرف عادت عنف درشتی عزلت جدایی عنوان

عبقری الکثیر الحسن ... من کل شئ والسید والذی لیس فوقه شئ والشدید و ضرب من البسط

سرنامه علما عالمان عقلا عاقلان عنات خواهندگان عروق

رگها عموم همه را فرا رسیدن عبور از لب درگذشتن علوق

خونبها بسته باب الغين المفتوحه غفار و عفو آمرزنده

غنم گوسفند غلاء الرأی غالی گران غلیظ ستبر غریم وام

دار غنی توانگر غریق غرق شده غوایت گمراهی غاوی گمراه

غزارت بسیاری غزیر بسیار غرض مراد غواص بدریا فرو شونده

غدار فریبا شده غار شکاف اندر کوه غادیت بامداد غرامت تاوانی

غایت پایان غایله کینه غیابل جمع غفلت بیخبری غافل بی خبر غیبت

ناپیدایی غایب غدا فردا غدوات جمع غنیمت مال دشمن غنایم جمع

غماز بدگوی غم و اندوه غالب زبردست غیظ و غضب خشم غاضب

خشم گشنده غفر فرا پوشیدن و آمرزیدن غدر فریفتن غلط

غبن ... اسکی صوکی

عوض بدر یا فروشدن غمز غماز کردن و چشم عوذن عوث

فریاد رسیدن المکسوره غلطت درستی غنا توانگری فریاد

ریش عذا خورش غبطت رشک شادی غل کینه غش ناپاک غلمان

کودکان المضمومه غرا اول ماه و سپیدی پیشانی غلام کودک

ناپالغ غل بند غبار گرد غفران آمرزیدن غلو از حد درگذشتن

غرور فریفته شدن الفاء المفتوحه فحل نرکش فخذ ران

فن هنر فایت چیزی که ان ز کس نکند و بگزارد فم دهن فوج گروه

فرس اسب و درست فریضه باید کرده و فرما خدای تعالی

فرایض جمع فطن زیرکی فکر اندیشه کننده فایک فاضل افزون

فضایل جمع فضل افزون کرده فخم انگشت فخام انگشت

فتان فتنه کننده فغفور پادشاه چین فیلسوف دانا

فرع نیم فروع شاخ فالج کنانیده فتح گشودن فایح خوش بوی

فاخر نامه فخور نازنده فاطر آفریننده و شکافنده فاصل

و فارق جدا کننده فایز پیروزی یافته فقر درویشی فقیر درویش

فضا دل زننده فاسق و فاجر تباه کار فایده سود و راحت فواید

جمع فظیع سولناک فجیع دردناک فصیح هویدا سخن فصاحت

روانی زبان فارغ برداخته و تهی فرح شادی فاد تباهی

فاسد تباه فنا نیستی فانی نیست شده فضیحت رسوایی

فضایح جمع فضح رسوای فتا جوان فلاح رستن فراغ پرداختن

فرک مالیدن فسخ تباه کردن فصد رگ زدن فخر نازیدن فطو

آفریدن و شکافتن فضل و فرق جدا کردن فوح بوی

خوش دمیدن فوز پیروزی یافتن المکسوره فکر و فکرت

اندیشه فقاء میان سرای فراق جدائی فوق تباه کاری فطنت
زیرکی فتیان جوانان فعل کردن المضمومة فؤاد دل فجور وفسوق
تباه کاران فرقت جدائی فرصت دست یافتن فحول نران
کشن فروع شاخها فنون هنرها فضول فضلها فضحا فصیحان
فضلا فاضلان فساق وفجار تباه کاران باب القاف المفتوحة
قمر ماه قوی نیرومند قریه دیه قانون اصل شمار قوانین جمع
قرین یار قاهر بهره کننده قدم پیش پای قلم خامه قائم ایستاده
قلق بی آرام شدن قوم گروه قبول پذیرفتاری قدیم دیرینه
قتال وقاتل کشنده قتیل کشته قائل وقوال گوینده قلیل
قحط تنگی سال قمیص پیراهن قمص قصها قرض وام
قلنسوه کلاه قلانس کلاه دوز قوس کمان قواس کمان گر

قصر کوشک قاصر کوتاه کننده قصیر کوتاه قصار گازر قبر گور
قدر اندازه قاهر شکننده قادح و قداح طعن کننده قادر توانا
قاعده بنیاد قواعد جمع قاید سپهنگ کشنده قاصد آهنگ کننده
قبیح زشت قناعت خرسندی قانع خرسند قلب دل قند شکر
قریب نزدیک قیصر پادشاه روم قیاصره جمع قصد آهنگ
کردن قول گفتن قتل کشتن قصر کوتاه کردن قبض بستدن
قصم شکستن قطع بریدن قطیعت بریدن رحم المکسورة
قسم وقسط بهره قصر کوتاهی قیاس اندازه قسمت بخش
قصه افسانه قدر دیگ قیام ایستادن قیادت کشیدن
المضمومة قصوری وقصاری بپایان کار قرب نزدیکی قطن پنبه
قماش رخت خانه قراضه خرده سیم و زر قلامه تراشه

ملم ملول دلها قبور گورها قصور کوشکها فروض وامها قوس یایها

سقوط یومنذ شدن قفقد ضارست باب الکاف المفتوحة کیفیت

چگونگی کیف چگونه کمیت چندی کم چند کنف جای پوشیده

وپناهگاه کوکب ستاره کواکب جمع کثافت درشتی کثیف درشت

کفیل کند کفالت پایندانی کفیل پایندان کافی بسنده کبیر بزرگ

کریم باکرامی کلام سخن کثیر بسیار کثرت بسیاری کمالت

تمامی کامل تمام کاس قدح کرب اندوه کساد ناروانی کاسد

ناروان کره یکبار کرتین دوبار کرات جمع کراهیت ناخوشی

کریه ناخوش کذاب وکاذب دروغ گوی کافر ناگرونده

کاشح دشمن نهانی کاتب نویسنده کسل کاهل کدر تیره

کفاف بسندگی روزگار کبوت کندی شبر کون بودنی کنف برهنه

کردن المکسورة کتاب نبشته کبر بزرگی کفایت بسندگی

کذب دروغ کلت کندی کبار بزرگان کرام کریمان کتابت

نوشتن المضموم کنه پایان کار کلفت دشواری کدورت

تیرگی کفو همتا کلیب همگی کفران ناسپاسی کره ناخوشی

کؤوس قدحها کفار ناگروندگان کتب کتابها کروب اندوهها

کسوف گرفته شدن آفتاب کم آستین باب اللام المفتوحة

لبیب خردمند لبن شیر لبن خشت لبد نمد لطیف چابک

لئیم فرومایه لوعت سوزش لمعه درخشش لمعات جمع لحظه

چشم زدنی لعنت نفرین لحم گوشت لطوج سبزه کار

لظی زبانه آتش لن زبان آوری لعب ولهو بازی کردن

لعج سوزانیدن اندوه بدل لوح تابیدن لمع درخشیدن لبیک

ایستاده ام بفرمان برداری وطاعت داری المکسورة

لجام لگام لجیم ریش لئام دهن بند یم جر لعب بازی لوا علم

لقا دیدار لیام فرومایه کان لحاظ لحظها لین نرم شدن المفتوحة

لب فود لحوم گوشتها لحی ریشها لزوم ولذوب دوسنده

لعاب شدن لباب خلاصه جزیه باب المیم المفتوحة

ملک پادشاه ملکت پادشاهی ممالک جمع ملک فرشته

ملائک جمع موکب لشکر مالک خداوند مادح ومداح ستاینده

مانع بازدارنده ممنوع بازداشته ماضی گذشته مسجد مزگت

مساجد جمع ملجا ومنجا وملاذ ومعاذ ومفزع وملتف

پناه گاه ماوی ومرجع ومآب جای بازگشت مفر ومهرب گریز

گاه منبع جای تحلم مناعت تحکمی منبع جای تراویدن آب

میثاق مواثیق موثق منطق ممازق

منت ومول جای زادن ملوان شب وروز مطبخ تنورستان

مقالت گفتاری مقالات جمع مکر بزی سکالیدن مهر کابین

مره یکبار مره تین دو بار مرآة جمع مورد جای آمدن موارد جمع

مجلس نشستگاه مجالس جمع معاش زندگانی معایش جمع

محض وینره متاع بکاله محیط وحطه جای فرود آمدن مطرح جای

افگندن مطارح جمع مطلع جای نگریستن مطالع جمع منظر

مخبر جای آزمایش موقع جای افتادن مواقع جمع موقف

جای ایستادن مواقف جمع موضع جای نهادن مواضع جمع

منزل ومربع ومعهد ومرحله جای فرود آمدن منازل ومراحل

ومرابع ومعاهد جمع محفل جای انجمن محافل جمع مبلغ اندازه

مبالغ جمع مرازت تلخی مجالدت ستیزگی مهارت استادی ماهر استاد

مظهر جای پیدا شدن مظاهر جمع مهابت ترس مهیب
با هیبت مهایب جمع ملاحت نمکینی ملیح نمکین محبت
و نهج راه روشن مناهج جمع نکیه و متین استوار مرضیه
پسندیده مراضی جمع مرثیه مدح مرده مراثی جمع مرتع و مرعی
چراگاه مراتع جمع مزبله جای زبل مزابل جمع مفصل بندگاه
مفاصل جمع محتد اصل مردم میمنه راست لشکر میسره چپ
لشگر مثلبت دشنام دادن ماء ثوره و مکرمه کار نیک
مآثر و مکارم جمع مفخر نازش مفاخر جمع محمدت ستایش
محامد جمع مذمت نکوهش مذام جمع موعظه پند مواعظ جمع مودت
محبت دوستی مصلحت شایستگی مصالح جمع منقبت هنر
مناقب جمع منقصت سستی مذلت خواری مثوبت پاداش

منفعت سود منافع جمع مضرت زیان مضرات جمع مسرت شادی
مسرات جمع مبرت نیکی مبرات جمع مشورت کنکاج منیه مرگ
منایا جمع معر عیب مشرب و منها و مشرع و مورد جای آب
خوار مشارب و مناهل و مشارع و موارد جمع موهبت بخشش
مواهب جمع ملثم جای بوسه منسوب نسبت کرده منسوب شمار
کرده موجود هست شده و یافته معدوم نا یافته و نیست شده
محبوس در زندان کرده محجوب باز داشته و در حجاب مانده
معروف آشنا و شناخته شده مشهور آشکارا مغبون فریفته موروث
سخنده مأذون دستوری داده مقطوع بریده محمود ستوده
مذموم نکوهیده موروث میراث یافته مجروح خسته شده منسوخ
باطل شده مشروح پیدا کرده محصول بدست آورده مظلوم ستم

معلوم دانسته مفهوم و معقول دریافته مقسوم بخش کرده محفوظ
بلنمش اکلنمش بخش ایلنمش

بهرمند شده محروم بی روزی مرحوم سزای بخشایش محتوم واجب
الشلو اولمش دوذسوز بخشایشه لایق واجب

کرده منشور نامهٔ سلطان مناشیر جمع مشکور سپاس کرده
ایلنمش سلطان نامه سی سپاس ایلنمش

مسرور و محبور شاد بهره شده محزون و مغموم و ماکروب اندوهگین
شاد اولمش غصه‌لو

معروف یاد کرده مشهور شکسته شده معزول فریفته مذکور یاد کرده
یاد ایلنمش صینمش اولمش الدنمش یاد ایلنمش

سنتی فراموش کرده منصور پیروزی یافته معمور آبادان کرده
اونتموش ایلنمش مظفر اولمش عمارت ایلنمش

مدروس ناپیدا کرده مخصوص خاص کرده مقبوض گرفته مبسوط گسترده
دنسکا ایلنمش خاص ایلنمش دتلمش دوشنلمش

متبوع انکا ذنب اورند ممنوع و مرفوع باز داشته معروف گرد آمده
اولدرکه انک اردنجه کدرلر کرو قتلمش دنورلمش

موقوف باز داشته مامول و مرجو امید داشته مقبول و مبرور پذیرفته
کرو قتلمش امیذ قتلمش بتول ایدلمش

مقتول کشته متروک باز مانده محفوظ و مصون و محروس و مرعی نگه
دپلنمش کرو قتلمش

و مضبوط نگاه داشته ممزوج آمیخته مجبول آفریده مطبوخ و مسجون
قرشمش سقلی ذیلمش یوغرولمش

میمون خجسته مباهین جمع مشحون آراسته مجموع گرد کرده مصدوقه
مبارک بزنلمش درپوشرلمش

حکایت کرده مستور پوشیده مجنون دیوانه مجانین جمع معدود شمرده
حکایت ایلنمش ارتلمش دلو صیلمش

مشدود استوار بسته مضروب زده منظوم سخن پیوسته مقلوب
برک بغلنمش اورلمش اوزلنمش سوز کرو

باز کرد اینده معکوس باژگونه شده ملحوظ و منظور و مرموق نگریسته
دونه دلمش اولمش بقلمش

مرسوم و موسوم و مرقوم نشان کرده مصقول زداییده محبوب و مودود
نشان ایلنمش اجلمش

و معشوق دوست داشته مبغوض و ممقوت دشمن داشته مفتون
دوست دلمش دشمن دلمش

فتنه شده مخذول خوار کرده منکوب سختی روزی رسیده مغلول
فتنه اولمش خوار ایلنمش قلق ارشمش

فلک زده منکوس سرپیش انداخته مقدور اندازه کرده مقادیر جمع
اورلمش باش اوکونا اتلمش اندازه ایلنمش

مدبر و مرقوم و مکتوب نوشته مجدود و میمون و مسعود نیک بخت
یزلمش ایوبختلو

مجدود بدبخت منحوس شوم مناحیس جمع مطرود و ملعون رانده
شوم یوزبختلو سورلمش

و نفرین کرده ماکول و مطعوم خورش مشروب آشامیده ملبوس
دن اکرلمش ایچک اچلمش

پوشیده مرافق ادبها مناهج سخنان مناظم پیوستگیها وچیزه تا اثر نظم
اورتلگی درسکلر تنکجلر

معانی بودکو ابرها مساعی سعیها مواهب بخششها منایح عطا ها محاسن
اولی لر درشمکلر قولر بخشش لر

نیکوئیها معاییر رشتها مخازی شرفها مراتب یهاساویها مثالب
ایکلر یوکیشلر اولولوکلر یوزلولر

ومعایب عیبها موازین ترازوها مفاتیح کلیدها مصابیح چراغها ومواعید
عیبلر ترازولر کلیدلر چراغلر

وعده ها محایل ومعالم ومراسم نشانها مهالک جایهاء هلاک مضایق
وعده لر نشانلر هلاک یرلری

جایهاء تنگ مخاوف جایهاء ترس مطل روزبروز انداختن وآم
دار یرلر قورقولی یرلر بکوندن یارنه اغوز

مدح ستودن پاک کردن مسح صورت مرد بلکو وامیدن مسح
اوکمک اریتمک ارلک صورتنی دوندرمک

بسودن ملامت سرزنش کردن المکتوبة سطر خط کشی مرقوم
دیمک خط چکمک بت قیق ایلمک

شخلوا اس منقشه جلوه گاه عروس زملت گیش ملل جمع میزان ترازو
ادوع م ملت

میراث آنچه از مرده مانده مکیال پیمانه کوی مهذار هرزه گوی منقار
اولدرکو الده قلنی حوخ سیلیجی هرزه سیلیجی

چنگال مرنجع مفتاح کلید مصباح چراغ مکیال پیمانه میعاد وعده
قودنون چنگال م م انجک م

منشأ زاده مرصاد دیده بان مرقان نردبان مضیاف مهمان دار
بجقو کوزجی م قنوقدوجی

منهاج راه روشن میثاق پیمان معاد آباد کننده منشأن نامه پادشاه
روشن یول قوی عمارت ادجی پادشاه نامه سی

المفعوم مفاتحت آغاز کار کردن مکاربت با یکدیگر بنشستن
اشوک اولنه باشلق بربریله ...

مراسلت پیغام دادن محاورت ومکالمت با یکدیگر سخن گفتن
خبرویرمک بربریله سویلشمک

معایبه سخن ازبت گفتن مفاوضه سخن پاکش وارا نمودن معاوقت
سوزی اریدن سیلمک ... ایلمک

یاری کردن مظاهرت هم پشت بودن مصاحبت باهم بودن مرافقت
یاردم ایلمک ارقه براولمق براولمق

هم ازکلی کردن محاطبت همخانی و نمک شدن مباسطت گستاخی کردن
یلداش لق ایلمک دوز اتمک براولمق گستاخلق ایلمک

مواسات آسان کاری مساسامه ومعانه ومکابدت رنج جرحه کشیدن
کلکزاشلک رنج لکن ...

مناجاة ناگاه مردن مدارات نرمی کردن مداومت ومواظبت
ناگاه الک یمشق لق ایلمک

وملازمت ومثابرت پیوسته برکاری بودن مواظب ومثابر وملازم
اولندربر ایشه اوزره اولمق

آنکه پیوسته برکاری باشد مزاحمت انبوهی کردن مطالبه
اولدرکو ... اوزره اوله بوقلق ایلمک

روز بروز انداختن وام مفارقت جدائی کردن موافقت سازکاری
بوزاندکونده یاره اکنمق ایرولق ایلمك یرلشی انسلوك

مخالفت ناسازکاری موافات ومصادقت دوستی کردن مخاصمت
برمزاشلوك دوستلق ایلمك

ومعادات دشمنی کردن مسامحت ومساهلت آسان کرفتن محاکمت
دشمنلق ایلمك کلوزدعق

کار دیدن معاودت ومراجعت باز کشتن مرافعت ومحاکمت
اش کورمك کرودنمك

بحاکم قضیه برداشتن مضایقت تنکی کردن متابعت از پی رفتن
حکمه قضیه‌یی ایلتمق درلق ایلمك اردنجه کتمك

مطاوعت فرمان برداری کردن مساعدت یاری کردن مخالصت
بیرقادجلق ایلمك یاردم ایلمك

ومصافات دوستی ویژه مماذقت دوستی ناویژه مطالبت بدرستی
صافی دوستلق صافسز دوستلق

طلب کردن مسابقت پیش دستی کردن مجاملت باکسی نیکوئی کردن
ارکلا طلب ایلمك ال اوکورمك ایلمك مجامله کمسیه ایلکا ایلمك

معانقه دست در کردن یکدیگر آوردن مصافحت دست یکدیگر فرا
ال بربرینك بینه کتورمك بربرینك الن بیلنمق سلام وتعظیمه

کرفتن بوقت سلام مداهنت ومنافقت دورویی کردن مداعبت
ایکی یوزلولك ایلمك

وممازحت مزاح کردن مجالست نشست وخاست کردن مساعدت
لطیفه ایلمك درمق اوتورمق ایلمك اومك

مرجع فاعل معارضت ومقاومت برابری کردن مناصفه نیمه کردن
برابولك ایلمك ایکی یرم ایلمك

مواضعه سخن نهادن مقاطعه بریدن مشاهره ماهه مزد موانست
سوزلشمق کسمك ایوکه کرسی

انس کرفتن معاشرت خوش زیستن معامله داد وستدن
یولداش دعق خوش درلك داد الوق

متارکت انبازی کردن مکافات ومجازات پاداش دادن
ارتقلق ایلمك عوض ورمك

مداخلت در کاری شدن مناقشت سخت فرا کرفتن مبالغت جهد کردن
اشه اجنده اولمق قتی دعق جهد ایلمك

مطالعه نکریستن بکتاب معالجه تیمار کردن مکابره بر چیزیه داند
کتابه بقمق تیمار ایلمك بلدوکنی

انکار کردن مشاکلت ومشابهت ومماثلت مانند بودن مجاورت همسایکی
انکار ایلمك بکدش اولمق قومشولق

کردن مخاصمت ومکاوحت ومکاشفت خصومت کردن مماطلت ومصالحت
ایلمك خصومت ایلمك بربری ایله صلح ایلمك

ومسالمت بایکدیکر صلح کردن معاهدت ومعاقدت بایکدیکر عهد کردن
بربری ایله بارشقلق ایلمك بربری ایله عهد ایلمك

معاتبت عتاب کردن مسارّت بایکدیکر راز کفتن مقدمه پیش آهنک
عتاب ایلمك بربرینه رازه سویلمك اوکی

شکر محمد بغایت ستوده منتها پایان کار مرتب پرورده موشح
غایت اوکولمش انجك اوزی بسلنمش آراسته بزلنمش

متوقّع و مترصّد و مترقّب و متطلّع چشم دارنده منبسط گستاخ

گوزدجی

مشتبه و متّکی و ملتبس پوشیده و مبتذل آن مصطفی و مجتبی

اوزنلمش وارر دیکی بکزلی

و مختار و متخیّر و منتخب گزیده معذّب ساخته متهیّا آماده متهیّا گوارا شده

آرزولنمش دزلمش حاضرلنمش سکورلمش

مشاع قسمت ناکرده معتاد خوی کرده میسّر آسان کننده مبتر

قسمت ایلنمش خوی ایلنمش کولادجی

آسان کرده مرجّح و معظّم و مفخّم و مبجّل بزرگ داشته مهذّب

اساه ایلنمش اولودلنمش

و منقّح پاکیزه کرده مؤجّل انک مهلت باشد مستوفی تمام ستاننده حق

زری ایلنمش اولدرکه مهلتلو اوله حق تمام الجی

مستوفی تمام ستده مستوجب و مستحق سزاوار متحقّق درست کننده

تمام الغش لایق درست بلجی

محاسب شمار کننده معاین و مساعی و معاون یاری کننده متهوّر

صاغشی ادجی یاردم ادجی

ماهیت مشارک انباز متفاوت کم بیش موجد و مکوّن

ماهیتلو ارتق اکسک دخی ارتق

هست کننده معدم و مغنی نیست کننده موجب واجب کننده

وارادجی یوق ادجی واجب ادجی

موجَب واجب کرده محدث و مبدع و مجدد نو کننده محدث

واجب ایلنمش پیدا ادجی

۷۹-35

و مبدع و مجدد نو کرده مربّی پرورنده مربّی پرورنده معقّل

یکی ایلنمش بسلیجی بسلنمش

دجور معیل عیال مند محتاج حاجت مند مباح حلال

دجور عیاللو حاجتلو حلال

مطیع و منقاد فرمان بردار مخلّد و مؤبّد جاوید مانده

بیوق ادجی ابدلنمش

متقلّد بگردن کرده محکم و مؤیّد استوار کرده معتمد اعتماد کننده

بیونه ایلنمش برک ایلنمش اعتماد ادجی

معتمد علیه انک بروی اعتماد کننده متّکا و مستند تکیه گاه مفوّض

تکیه یری اولدرکه انک اوزرینه اعتماد ایدرلر

و محوّل تنها مانده محتال حواله پذیرنده محیل حیلت گر و حواله کننده

یالکز قلمش حواله قبول ایدجی حیلهجی دخی حواله ادجی

محال علیه انک بروی حواله کننده مدّعی دعوی کننده مدّعی

دعوی ادجی

علیه انک بروی دعوی کنند مقرّ و معترف اقرار کننده مقرّ له

اولدرکه انک اوزرینه دعوی ادرلر اقرار ادجی

انک برای او اقرار کننده مقرّ به آنچ با و اقرار کنند مستزاد

اولدرکه انوکیچون اقرار ایدرلر اولدرکه آنی اقرار ادرلر

افزون کرده مستقیم و معتدل راست منحنی و منعطف

ادلو ایلنمش طغری ادجی

دوتا شده متذکّر بیاد دارنده منسی فراموش دارنده

ایکی قات اولمش اکلیجی اونودجی

محرر نویسنده مقرر تقریر کننده منهزم لشکر گریخته مقرّ

قرار کرفته مقدم پیش دانسته موفور ابس داشته مضطر

بیچاره متکبر کردن کشی کننده متفضل خداوند بسیار علم و بنداد

متتابع متوالی و متواتر و مترادف پیاپی شونده متحیّر

حسرت کننده متوجه روی کرده منکسر و منکسر شکسته

معتبر پیدا کننده خواب معتبر باز داننده معتبر باز داننده مقل

و مقلق و معسر درویش موسر توانا کرفتنکر آنك کوش

بوی کرانی دارد مفصّص ستکار مستفرجای کبر مندرس

ناپیدا شده مستوحش وحشت کیرنده منقبض باز کشیده

منغص تلخ منطلق روان شده متوسط میانجی مسلط کماشته

مولع حریص منصف داد کر محیط و مشتمل و محتوی فرا کیرنده

منطوی نوردیده مشرّع نمازگاه مشرف و مشرف اندازه

خرج کننده مضاعف چندان مصنف سازنده مصنف ساخته

موافق سازکار مخالف ناسازکار منافق و مداهن

دوروی منافق و منعطش و متحنن آرزومند

متعلق آویخته مصدق راست داشته منصرف بازکردیده

مطلق رها کرده و رانده موفق توفیق دهنده موفق توفیق یافته

مشفق مهربان متهتك پرده دریده مستهلك هلاك شده

معامل کاردار مستقبل پیش آینده مقتدی و متقبل درپی

کسی رونده مقتدا آنك درپی او روند مقفل و مهمل فرو

کذاشته مستاصل ازبن برکنده مستعمل بکار دارنده مستعمل

بکار داشته مستامن امان خواهنده مستجیر زنهار خواه

زنهار ورجی رشن سعد یوز اتش رشن شی

مجیر زنهار دهنده • معطل بی کار • منکو کار بد • متصل پیوسته

آمان

منفصل از هم جدا شده • مهم نگار نازک • مهمات جمع • ممکن بودنی

بربوندن ایدو اولمش نازک اتش اولمه لی

مستحل و محال • ممتنع نابودنی • مستأکل وام خواه • ممیز انک

اولادر کم وام دلیجی اولمامقلق

بنک از بد جدا کند • ممتاز و متمیز انک از امثال خود جدا باشد

ایوی یوزدن ایرو ایدر اولدر کم کندی برابرنده ایرو اولا ایرلکلی

سنگریده ممتحنا و مجرب و مجرب آزموده • مستغنی بی نیاز • منزوی

صیننمش نیاز سوز

در گوشه نشسته • منقض و منفسخ باطل شده • متمول مال دار

کوشده اوتورمش باطل اولمش مالو

منجم ستاره شناس • مزور دروغ سازنده • منادی بانگ زننده

یلدزلیجی یلانجی اوه اورجی

مثاب ثواب یافته • مجوف میان تهی شده • مجاور همسایه • مشتکی گله کننده

ثواب بولمش بوش اولمش قوکشو گله ایدجی

متواری پنهان • مفخر و مباهی نازنده • محب دوست دارنده • مخلص

گزلو نازلنجی دوست دیجی

دوست ویده • مصفی و مروق پالوده • مکدر تیره • منفرد مجرد

صافی صفی دوست سوزلمش بلنق

خوش بوی • منتظر با کسی نارنج • مستفیض فاش • مقتبس و مستفید

قوقو کسبیا ایتجی اشتکادا

فایده گیرنده • معجب خویشتن بین • مهمان و مستهان خوار شده

فایده دیجی کندوی کورجی خوار اولمش

متندم پشیمان شونده • مسخنات گرمیها • مبردات سردیها • منول

پشیمان اولجی اسیلر صوقلر

در خدمت ایستادن • ملوک پادشاهان • ملازم • نکوهشها متورع

خدمت اچنده درمق پادشاهلر قورقیلر

پرهیزکار • باب النون المفتوحة • نقاوت و نقاوت و نظافت پاکی

پرهیزکار اریلق

نسق طریق وزر لمش ونظام

نقی و نظیف پاک • نضارت تازکی • ناضر تازه • نمام سخن چین

اریی توزلک تازه قوجی

نجم ستاره • نبالت خود مندی • نبیل خود مند • نخوت طبیعت بزرگ

یلدز عقل لو عقل لو اولو طبیعت لولق

منش نحر سینه • نسل زه و زاد • نحریر نویسنده • ناطق سخن گوینده

کوکس قول دوش یزجی سوز سویلیجی

نحیف و نحیل نزار • نفع سود • نوع گونه • ناقص کم کننده

اروق اصغی درلو کم ادجی

نقش نگار • نقاش نگارگر • نخاس برده فروش • نجاح روایی

نقش نقش ادجی قول فروش صتجی

حاجت • ناصیه موی پیشانی • نواصی جمع • ومبارکان نظم پیوستن

حاجت روالغی الن صاچی دخی یکلر اولنتمق

نثر پراکندن • نفرت رمیدن • منقب سوراخ کردن • نجابت رستگی

نثر مق اورکمک دلوک ایلمک قرتلو

ناطق و

و ای تنوین القیت به
علیه الصلوة والسلام

نقل از جای بجای بردن • نهی باز داشتن • نصیب بر پای کردن • نذر
بر یردن ایروه التمک • کرد دعق • ایلو اوزره ایلمک

بر خویشتن چیزی واجب کردن • نفی بر داشتن • ود و کودن • نظیر همتا
کندو اوزرنه نسنه‌یی واجب ایلمک • نیقاری دعق • دخی ارق ایلمک • بکدشی

نظایر جمع • نفیس گرانمایه • نفایس جمع • ناشر برا کننده • ناد غریب • نادر
اخا اصللو • دعلدجی • غریب

یاری دهنده • ناقد سره کننده • نصیحت پند • نصایح جمع • نایند دهنده
یردم ویرجی • بخرادجی • اکوت • اوکوت ویرجی

ناصیه کرانه • نواحی جمع • ندامت پشیمانی • نادم پشیمان • نحس شوم • نجس مرداد
ایچی • پشمانلو • شوم

نقیب سالار • نجیب کدننده • نکبت • و نایب سخنی روزگار • نکبات و نوایب
سالار • ارندلمش • زورکار فنلو

و نایبات جمع • نصیب بهره • نهاد دوز • نهر جوی • نغمه سرود • نغمات جمع
کننده • الوش • کوه • ارمق • اده

نخل موبد • نقل بیکان • نخل منج انگبین • نخل درخت خرما • نتیجه
فرنجه • بال اروسی • دمرن • وناغج

زاده • نتایج جمع • نعیم نعمت • نعم آری • و جهاریای سال • نعل بند • نعایه بذیرش
دغمش • نعمت • ایلر • دخی دری ایقلو • نعلبند • نسنه لوک • روت • بعدیرن

چیزی • نفاق • و بر هایین چیزیه • المکسوره • نعمت خوشی • نعم جمع
یوزارکی • تسنه نک آیرکی • خوشلو • ریوسی

نصاب بهره • نشاط آرزو • نصف نیمه • نسیان فراموشی • نصاب زوی
الوش • یوم • ام • انتمقلو • یوزار انم • بوش

38

نیام خفتگان • نمال مورچگان • نظام پیوستگان • نکابت انو کردن
ایو • قورجه لر • اولشمش لو • انو ایلک

المضمومه نشو بالیدن • نصرت پیروزی • نجح روایی • نزهت خرمی
یلدیوق • یلمک لک • حاجت روالق • شادلی

نود روشنایی • نحاس مس • نخاله سبوس • نساخ نویسنده • نحمت حریصی
ایدکلی • بقر • کبک • یکجی • و حیص لو

نجیب شومی • نقبا نقیبان • نجر سیبها • نجبا گزیده گان • نمو بالیدن
استوملو • نقیب لو • کوکس لر • ارندلمش لر • بلدرمی

نون ماهی • و دویت • باب الواو المفتوحه • ولی دوست • والی شحنه
بلوق • دخی دویت • ام • ثم

واقی تمام • واقی نگاه دارنده • وجه روی • شناس • واسط میانجی • واقع
ام • صقلی دیجی • بلکو یوز • ام

افتاده • واقعه کار سخت • واش نماز • وارث میراث خواه • وارث جمع
دسه جی • فتنه اش • میراث دلیجی

وطن جایگاه • وکیل کار ران • ورع پرهیزکاری • وارع پرهیزکار • واعظ پند
درجای یر • اتش سرجی • پرهیزکارلق • پرهیزکار • اوکوت

وزیر دستور • وجاد آهنگی • وقر آهسته • وفد گروه • مردمان • والدین
وزیر • اکوللی • اکول • ارنلو بلوک • اتا

والده مادر • والدان مادر و پدر • ولد فرزند • ولد فرزندان • ماده • وفات مرگ • نیفید
انا • اتا انا • انا اتا • الکلو دخی دشی اعلی • الوم

استواری • واثق استوار • وارد آینده • ودیعت امانت • ودایع جمع
ام • بلوک • کلجی • برکلک

دهنده
ورجی

وفاتره
کجدوره

تسمیه
شفیع فضیلت

وسیلت چیزی با وکسی بیوندد وظیفه باز بریده وظایف جمع

وحشت تنها ماندکی وفادل بودکی ودکل وتیره ده وتادیده کور

وصمت عیب وجمیع دردناک وصبع فرومایه واقف ایستاده ووقف

کننده واضع نهنده وضع نهاده وصف صفت کردن وصل

پیوستن وعد وعده کردن وعید بیم کردن وزن سنجیدن

المکسورة وشایت غمازی وذر بزه وقر فرواد ولدان کودکان

وداع بدرود کردن وصال پیوستن وداد دوستی دانستن وکاهد

باب المضمومة وجود هستی وسع طاقت ولوع حریصی وصلت

پیوستن ورود در آمدن وجوه رویها وحوش جانوران دمنده

وزرا وزیرلر وقوف ایستادن باب الهاء المفتوح

هوا باد وآرزو تنها بی جره کز مکاه هیهات چه

هیهات چه دوراست هودج عماری هذال بافته کوی

هول بیم هم اندوه هدبه موژه هدیه بخشش هدایا

جمع هالک هلاک شونده هاویه دوزخ هوان خواری

هادی راه نماینده هیاج چیزی هفوت لغزیدن هفوات

جمع هفوت کندی شمشیر هند یکت کریختن لشکر جمع

هذل بافته کوتن هجو نکوهیدن هجر جدا شدن المکسورة

همت آهنک دل هم جمع هبه بخشش هبات جمع هذیر

شیر هره کربه هلال ماه نو هجران وهجرت جدا شدن

هدایت راه نمودن در همه چیزی المضمومة هدال شتران

لاغر هجو بافته گفتن هدی راه نمودن در دین هموم

اندوهها هدب موژه هدبا جمع هدنه صلح

اللام المفتوحة لایق درخوابی آمده لابس پوشنده لاطم
طبانجه زننده لایم ملامت کننده لاعب بازم لایح تابنده
لامع درخشنده لازم ولازب دوسنده لانه لاشی نه هیچ چیزی
لابد چنین است لامجیب جواب دهنده لاشک ولاریب گمان
لاداعی نه دعاخواننده لابد چاره نیست لاجرم هرآینه
لاباس نه دشخوار لافتی الا علی نیست جوان جز علی
لاسیف الا ذوالفقار نیست شمشیر جز ذوالفقار لاتغلو
گردن کشی مکنید لاقبل لهم طاقت نیست ایشان را لاغرو
ومن المسک ان یفوح ومن البدر ان یلوح نیست عجب
از مشک کی بوی خوش دمید واز ماه شب چهارده که تابد
لااله الا هو نیست خدای مگر او باب الیاء المفتوحة

یم دریا ید دست یربوع موش دشتی ینبوع چشمه آب
ینابیع جمع یوم روز یعقوب کبک نر یحیی زنده وبی
گناه یسیر اندک یو آسان یسار فراخ دستی ودست
چپ یمین سوگند ودست راست یراع قلم ناتراشیده
یقظت بیداری یقظان بیدار یابس خشک یاس
نومیدی یتیم بی پدر المضمومة یبوست خشکی یسر
آسانی یمن خجستگی یوسف حسرت زده یموم دریا ها
والله اعلم خاتمه مکارم اخلاق خویها پسندیده اشتهار
فرصت وقت نگاه داشتن عزیز الوجود واجر دروی رغبت
کنند کاینا من کان هرکه باشد کاینا ما کان هرچه بود
صدق نیت وخلوص طویت راستی نیت وپاکیزه گی نیت

حسن اعتقاد نیکو اعتقادی تشیید ارکان برافراشتن

کوششها تمهید قواعد گستردن بنیادها فارغ البال آسوده

دل منتقم الخاطر پریشان خاطر مجاری احوال روشن حالها

معارف الامور گردش کارها مصبّت استحقاق جای ریختن

صعب المرام دشوار بدست آید سهل المأخذ آسان

بدست آید عسر القیاد آنک دشوار فرمان برد سلس

القیاد آنک آسان فرمان برد بری الساحة بیزار از گناه

علی ذری الاعواد بر سر منبرها علی رؤس الاشهاد بر سر

حاضران مطاعم دنی نعمهای خسیس مقضی الحاجة حاجت

روا کرده خامل الذکر بی نام خسر الدنیا والآخرة زیان کار دنیا

و آخرت خلّد الله دولته جاوید گرداند تعالی دولت او را

رأس المال و رای العین چشم دیدار نصب العین برابر

چشم دام عزّه پیوسته باد عزّت او ذو فنون خداوند

هنرها سلیب القلب ساده دل شماتة الاعداء

شادمانی دشمنان شرخ الشباب و عنفوان الشباب

اوّل جوانی طرفة العین چشم زدنی طیّب النفس خوش

منشی بعید العهد دور عهد عابر السبیل راه گذار الفتنة

نائمة لعن الله من ایقظها فتنه خفته است لعنت کرد خدای

تعالی آن کسی را که بیدارش کند قطّاع الطریق راه زن

قیل و قال گفت و گوی مساعی جمیل سعیهای نیکو و نعم

النعم خداوند نعمتها یا لیت ای کاشکی صیاط و میاط آمد و شد

حیص و بیص تنگی و فراخی غث و سمین لاغر و فربه اتق

وفاتوق آنك بست وكشاد بدست او باشد عامر وغامر

آبادان و ویران فصل واحد یکی اثنان دو ثلثة سه اربع چهار
١ ٢ ٣ ٤

خمسه پنج ستة شش سبعة هفت ثمانیة هشت تسعة نه عشرة ده
٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠

احد عشر یازده اثنا عشر دوازده ثلثة عشر سیزده
١١ ١٢ ١٣

اربعة عشر چهارده خمسة عشر پانزده ستة عشر شانزده
١٤ ١٥ ١٦

سبعة عشر هفده ثمانیة عشر هشده تسعة عشر نوزده عشرون
١٧ ١٨ ١٩ ٢٠

بیست احد وعشرون بیست ویکی اثنان وعشرون بیست ودو
٢١ ٢٢

ثلثة وعشرون بیست وسه اربعة وعشرون بیست وچهار
٢٣ ٢٤

خمسة وعشرون بیست وپنج ستة وعشرون بیست وشش
٢٥ ٢٦

سبعة وعشرون بیست وهفت ثمانیة وعشرون بیست وهشت
٢٧ ٢٨

تسعة وعشرون بیست ونه ثلثون سی اربعون چهل

خمسون پنجاه ستون شصت سبعون هفتاد ثمانون هشتاد
٥٠ ٦٠ ٧٠ ٨٠

تسعون نود مائة صد مائتان دویست ثلثمائة سیصد
٩٠ ١٠٠ ٢٠٠ ٣٠٠

اربعمائة چهارصد خمسمائة پانصد ستمائة ششصد سبعمائة
٤٠٠ ٥٠٠ ٦٠٠

هفتصد ثمانمائة هشتصد تسعمائة نهصد الف هزار
٧٠٠ ٨٠٠ ٩٠٠ ١٠٠٠

الفان دو هزار ثلثة آلاف
٢٠٠٠ ٣٠٠٠

سه هزار والله اعلم تم الکتاب

چیست آن استخوان که مغز درو رشته رشته چو زلف خوبانست

بر سر رشتهای او لعلیست که چو خورشید و ماه تابانست

آن چیست که رنگش همه انگشت نشان دایم ز رطب بدن دل خود بفشان

در دهن چون دهن خوبان تنگ گرد دهنش پای لبها و دندان

سیاه توت

آن چیست که در روز نماید شب کون   صد پاره تنش هست یک پای نگون

سر دست بر او نهی ز اندازه برون   چون دیدهٔ عاشقان فرو ریزد خون

نمک

چیست آن طرفه جسم کافوری   طرفه تر آنک جسم بی جانست

همه جا هست و طالبش همه کس   در جهان این متاع ارزانست

صنمی را که هست از و قدری   آفت جان دردمندانست

خربوزه

عجایب کله دیدیم بی جان   دو نام زنده دارد نیک میدان

خری باشد که این معنی نداند   ز پوسش کمتر بود آن مرد نادان

لغز

چیست آن قلعه روان بدو در   واندران قلعه اژدها پیکر

قلعه با او است یکجا که رود   مرده را زنده میکند جوهر

لغز

آن چیست که در خانه و دکان و سراست   سر بسته میان خشت خشتی جا بنشانست

سر بسته زمین و خاک را بوسه زده   پیوسته برای خدمت اهل کرم

لغز

آن چیست که از لطافت اندر بخیال   چون موج میان چشمهٔ آب زلال

مانند متعرض دو استون بلور   لب بر لب یکدگر نهاده دو هلال

لغز

چیست آن خلقهٔ روان بدو در   واندران خانه هست یک دختر

هر زمان اندرون رود بسری   کند اندر دو پای دختر سر

چونکه از یکدگر جدا کردند   بدر آیند هر یک از یک در

لغز

چیست آن لعبت زرین که چو مهر   بر فراز فلکش گشته مقام

اولش مهرهٔ زنگاری رنگ   آخرش گوی زر اندود تمام

لغز

چیست آن خانه که بر بامش   یک هلالست و دیگران اختر

خانه را بام زیر باشد   بام این خانه رو خانه بر

لغز

گنبدی دیدم مدور بهر دست دلبری   شش رواق متصل بالای یکدیگر درو

پیش ایوانهای منظر چرخ تا او پخته   در درون او نشسته کلوخی هم یکدیگری

کان

چیست آن میکلی که صورت او نزد عاقل ملک مثال بود

چار سو دارد و تنی و دو پا گه گهی پیر و در جوال بود

هر که یکبار بداین معما را مثل او در جهان محال بود

لغز — در جهان

یک عدد حوض دیدم آب روشن در میان بازی سیمین حلقه کرده مرغ زرین

اکشته قوت مار و مار کشته قوت مرغ حوض جون بی آب ماند مرغ در جان

لغز

چیست آن سرو قد لاله عذار گوشت گریان میان خنده و نار

تا از شیرین خود جدا مانده در پی او طیور و در پی او اسد

افتابی بود که از تابش قطرهای مطر چکد بغرا ز

هرکه این رو یافت صاف نهاد میسوم علی زاده نیاز

باید ز فرق او بوسی بس بدانجا که بود گردد باز

لغز

آن لعبت شیرین نگر از بهر آبی افکنده به بر پیرهن عنابی

سیمین ساقش چو ساعد سیمران فرق سر او چو پای مرغ ابی

لغز

حکیما چیست شخصی کرده دو نیم میان در ختت او کشته تسلیم

ندارد نطق می گوید بسی ا و از و بسیار کس بگرفت تسلیم

م ل ح

لغز

در جهان دیدم یکی جانور طرفه صور باز گویم تا بدانی حیله ان جانور

مثال چشم و مار دم گژدم شکم کرکس پر شیر صدر و ناقه پای پیل گردن اسب سر

گر برون اید کسی کین جانور را نام چیست در میان زیرکان مثلش نباشد دیگر

لغز

تا کهان کوردی کوزم بر خوش حصار اول حصارک بزر برجد بوجی ور

اول حصار دوه قویی وار نه بجا صویی چندن اقر کوندز کیچ

کی ولیدر اول حصار اوغلنلری اق قرا و هم ... ونلوی

یاز اولیحق کیدر ایشلولشنه هر بری بر قلیچ یابر باشنه

لغز

ندر اول کم ازره نزره کان اولور تخم انک میوه سی چندان اولور

اغزي بر دردلي ایكي چاني یوق ٭ بیچ لر بو معنده حیران اولور

لغز

اول ندر قاره رنكلي ور چالاك وجست ٭ كیجده جست اولور وكوندزده نشست

كیج اول رقاص اولور چنكلي یاسن ٭ كوندز اول سرخوش اولور بیكلي سن

لغز

براوك اوارایكي قاپوسي عیان ٭ اول وایچنده اولور بر زعفران

چون بر اوغلن قاپودن كیرو ایچرو ٭ باشني زن چاتلنیه قهرمان

برصدا قوپر اولقدم اورتده ٭ هر بري برقاپودن اولور روان

لغز

درجهان دیدم عجایب طرفه صورت جانور ٭ باز كویم تا بداني حلیهٔ آن جانور

خوك چشم و مار دم كركس پر و كوژدم شكم ٭ شیر صدور پشك دندان تو باد اسب ور

كر برون آری [illegible] این جانور را نام چیست ٭ درمیان بزرگان ملك نیاید [illegible]

میم وانا بیفكن از عزي ٭ تا بداني تو نام ان چلبي

لغز

لب حبیب بدندان كزیدم كفتم
زهي حلاوت لب لا اله الا الله

45

لغز

اول ندر قوشلو در كم اوچر لر هواده ٭ دو نرلو آلتي التمش بر یوا اوده

قوسي اوچ قنتلو اهتن ایقلو ٭ بلور رنكلي ولعلین طوطقلو

لغز

اول ندركم جانه بلكور جاني یوق ٭ آلتي تیتي قانه بلكور قاني یوق

ایركي و شیشه قارلدین [illegible] بي قیاس ٭ دربو سینك جاني یوق

لغز

اول ندركم انك یوقدر لساني ٭ ولي ایلر قمو دلجه بیاني

ایاغي یوق ولي ایلر تفرج ٭ كاهي رومي وكه هندوستاني

لغز

اول ندركم قلعه كبدر روان ٭ دوو ایدر مسم ایچنده پاسبان

شكل اژدرهایه بكزر بیل یقین ٭ اولیه باقه دربلوب بولیه جان

لغز

اول ندركم انك رنكي قرادر ٭ تني باشدن باشا پاره پاره در

بو عارقدن اصه بدر تكري آني ٭ ال اوپسك [illegible] قاني

عالم ایچره كورمشم بر طرفه صورت جانور ٭ دیه یم انكلر و شمایلین بكا بن اشكار

قرني عقرب قسر في كیبي كوزلري طاوس كوزي ٭ قنادي كركس قنادي قویروغي ایلان ایدی یار

كوسي اصلان كوكسنه بكزر و فیل بر بیلو در ٭ هم دوه ایقلو درآت باشي بكي باشي وار

بو لغزي كمكه استخراج ایدرسه فهمله ٭ مثلي یوق بر كامل اردر آفرینلر صد هزار

اول نه قاره زنکی درکوم کوک ولی باشی یوق ایاغی یوق اوچدر الی
مطبخ امینی کلرجی باشیدر بکلرایم سفر بولداشیدر
برکومشدن قلعه درنجبوس اولوبدر بنده ب کلدی زرین طوبله فتح ایدی انی افتاب

من مقالات حکما المتقدمین
در نصیحت ارباب دولت سلاطین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
اما بعد این رساله مشتملست بر انکه حکما از کتب قدما اختیار
کرده اند و فواید بسیار در ضمن هر حرف مرقوم معلوم میکردد از هر
از هر رمز کنزی واز هر اشارت بشارتی مستفادست یقین که
چون سعادتمند ارجمند ازین پند دلپسند بهره مند شود متصف
بعادات پسندیده و اخلاق حمیده که شعار ارباب دین و دولت
و دثار لباس ملک و ملتست کردد امید واثق است که بسعادت
دو جهانی و دولت جاودانی واصل شود واین رساله مسمی است
بتحفة الملوک و مبوبست بچهل باب و هر باب چهار نصیحت
وبالله التوفیق باب اول در انکه چهار چیز پادشاهی را نکاه
دارد رعایت و محافظت دین و وزیر امین با تمکین نکه داشتن
خزینه داشتن خرم باب دوم در انکه چهار چیز نتوان کرد الا

بچهار چیز پادشاهی نتوان کرد الا بعدل دشمن هلاک نتوان کرد
الا بدوستی محبت نتوان خرید الا بتواضع بمراد نتوان رسید الا
بصبر باب سیم در انکه چهار چیز را از چهار چیز چاره نیست پادشاه
را از سیاست وزیر را از امانت لشکر را از تربیت رعیت
را از رعایت باب چهارم در انکه چهار چیز را چهار چیز حاجتست
سلاطین را با وزیران باصلاح دلیران با سلاح علم را بعمل
وعده را بوفا باب پنجم در انکه چهار چیز را ورد باید کرد دوست
است آوردن با همه کس نیکویی کردن و در آبادانی کوشیدن
بدرگاه خدای بخشیدن باب ششم در انکه چهار چیز نباید کرد تا پخته
نباشد رجوع کار بنا سزایان نکویی با ناکسان فسق و فجور
عصیان باب هفتم در انکه چهار چیز بر همه خلق نیکوست عدالت
و راستی عقل و خرد صبر و شکیب حیا و شرم باب هشتم در انکه
چهار چیز بر همه خلق نه زیباست حقد و حسد بر مردم کبر و نخوت
خشم و غضب کسالت و بی نمازی باب نهم در انکه چهار
چیز آفت سلطنتست غفلت امیران خیانت وزیران با حجی
حقیران حسد نظران باب دهم در انکه با که مدارا باید کرد
با سلطان ستمکار با مردم جبار با طایفه نا هشیار با یار نیکوکار
باب یازدهم در انکه چهار چیز ثبات سلطنتست عدالت
و شجاعت مروت و فتوت سخاوت و عطیت مرحمت
و شفقت باب دوازدهم در انکه چهار چیز موجب نیک

بختی است اصل پاک دل پاک دست پاک طبع سلیم باب
درانکه چهار چیز موجب جمعیت است امن استقامت نعمت
فراغت باب درانکه چهار چیز موجب دولت است
خوی نیکو تایید آسمانی امام برگزیده احکام پسندیده
درانکه چهار چیز نشان بدبختی است کاهلی جاهلی ناکسی بی کسی
باب درانکه رعایت چهار چیز شرط است بر همه کس
طاعت نصیحت شفقت امانت باب درانکه چهار
چیز سبب شادمانیست نواخت سلطان دعای زاهدان
ثنای زیرکان دیدن دوستان باب درانکه چهار چیز است که
بدان مغرور نباید شد قرب سلطان زهد شیادان نصیحت
حاسدان دوستی زنان باب درانکه چهار چیز کارها تمام کند
پیوستن با بزرگان تفکر در داستان تدبر راستان شنیدن حدیث
دوستان باب درانکه چهار چیز دلیل ابلهیست خویشتن
بینی و تکبر عیب دیگران جستن بخیلی کردن از سفله امید
داشتن باب ۲۱ درانکه چهار چیز دلیل سعادتست قول و عهد
درست تواضع در همه حال سعی در کسب حلال نکه داشتن
راز باب ۲۲ درانکه چهار چیز دلیل شقاوتست صحبت
داشتن با جاهلان دوستی کردن با بدان نصیحت شنیدن
از فضولان عمل کردن بقول زنان باب ۲۳ درانکه از
چهار چیز احتراز باید کرد از شتاب و تعجیل از خشم و غضب

از بخل و امساک از عجب و تکبر باب ۲۴ درانکه چهار چیز موجب
هلاکت است خبث و غیبت حسد و وقاحت تکبر و نخوت
طمع و شهوت باب ۲۵ درانکه چهار چیز موجب ترقی و ثروتست
با دوستان مشورت با دشمنان مدارا ترک هوا و آرزو با تحمل
و صبر در قضایا باب درانکه چهار چیز را تغیر ممکن نیست کردانیدن
قضا و قدر را باطل کردن حق را نیکو کردن بدخو را خشنود
ساختن خلق را باب درانکه چهار چیز خرد نماید و بزرگست
آتش دشمن بیماری دانش باب درانکه چهار چیز پادشاهی
را زوال آرد ظلم امیر غفلت وزیر خیانت و بدخواهی [illegible]
ستم بر حقیر باب درانکه چهار چیز را بقا نبود حاکم ظالم
و [illegible] خرد مال حرام کردش ایام باب درانکه چهار
چیز عاقبت چهار چیز است عاقبت لجاج رسوایی عاقبت
خشم پشیمانی عاقبت بدکویی دشمنی عاقبت کاهلی خواری
باب درانکه چهار چیز بچهار چیز تمام شود دانش بعقل طاعت
[illegible] علم بصدق نعمت بشکر باب درانکه چهار
چیز چهار چیز را [illegible] خاموشی راحت فضولی ملالت سخاوت
مهتری شکر افزونی باب درانکه چهار چیز شخص را ضعیف
کند دشمن بسیار قرض بسیار کثرت عیال قلت مال
باب درانکه چهار چیز چهار چیز را برد ناسپاسی نعمت
را بیداد قوت را کاهلی دولت را تکبر [illegible] را

در آنکه چهار چیز را باز نتوان آورد سخن گفته را تیر انداخته را عمر گذشته را قضای رفته را باب در آنکه چهار کار کردن را چهار چیز لازم است سوال کردن خواری یافتن عاقبت نیندیشیدن پشیمانی دیدن مزل بسیار کردن سبکساری یافتن با سلاطین دلیری کردن هلاک شدن باب در آنکه چهار چیز دلیل نادانیست از زنان خشم و وفا داشتن با ناآزموده گستاخی کردن از ابلهان ایمن بودن اعتماد کردن با کودکان صحبت داشتن باب در آنکه چهار چیز نقصان عمرست و بیم مرگ پیری مجامعت کردن بسیری گرمابه رفتن عجله میوه و قدید خوردن با زنان پیر صحبت کردن باب در آنکه چهار چیز چهار کس را نباشد دروغ گو را مروت بخیل را سعادت حسود را راحت بدخو را مهتری باب چهلم در آنکه چهار چیز اصل سعادات دوجهانی و مرادات جاودانیست فرمان بردن خدا و رسول خشنود بودن مادر و پدر خدمت علما و حکما شفقت بر خلق خدای تعالی جل جلاله حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق کناد بالنبی و آله الامجاد

باقی و سلام

نه قیلای که نه ایلای بیتی الله نه ایلی مکار شوخ بلا او چرت ناگاه نه ایلی
کیشی چون دردولمدن ایمز آگاه نه ایلی من مسلمان ستم دیده غم دیده

و اول کافر بدخوی جفا جوی دل آزار که اللهنی بلمز نیتی الله نه ایلی
وای حیران من اوزیکه قد رعنا و یوزیکه غم انک فتنه کوزیکه هم انک
طرفه قاشیکه دل و جانم فی دورب من لب شیرین و سوزیکه
اوزید باغ جمال و قدی دور تازه نهال و لبی دور شهد زلال
و قاشی دور مثل هلال و کوزی دور طرفه غزال و یوزی حور ماه نه ایلی
آتی بار و اتی بار و قولی بار و قوشی بار و اتی ایتلرده حریف و قوشی
قوشلرده ظریف و قولی قوللرده چو بلبل آتی شاه التیده دلدل
قوشوغه ایت ایتغه قول قولغه بنده بیلور من اتی میر یورده قدم
سر افکنده بولوب من من درویش و گدا و ورسه اول شاه
ایلی نوبهار اولدی اول کل البن عزم تحمل کیوبن خلعت
زرکش منوبن ابلغ سرکش چکوبن جام مرصع تکیبن چتر
لمع کاه کاهی یراقلیب صدقی بیلینه باغلیب اتیبی ناز ایکه
سوره اتی اردیجه یوکورسه سبزه و سرو چمنده کل و گلزار چمنده
او نوب کرمنی یاد ایتمه ناگاه نه ایلی استر سم کم انی کورسم
اذار دیجه یوکورسم الیکم بیلنه ورسم چکوب الغمغه کتور سم
کوز الیکینه بیور سم باش ایاغینه بیتر سم وای اگر اول مینی کورسه
یوزنی مندن چورسه چاپوبن اتنی سورسه ایزنی داخی بیتورسم
من کمراه نه ایلی عشق داغی نه بلا درکه منم جانم آلا دور الینی
ایله قلا درکه بینه اوده قلب جانم ایچنده نه بلا دور مینی کویدردی
بداغ و منی اولدردی بداغ و کوپا اول کند و کولینی ایله ساوردی

بداغ وایمدی نتی و نقلی قیده واری اه نشـ یلی یارب اول پادشه
اولسون فلک اوجنده مه اولسون ملک العرش پناهنده
ملائیک سپه اولسون یوزی یدی فلک اوستنده مه چارده اولسون
بو قره یوزلوکشی کم یلمز روسیه اولسون یوزی وو ماه وکوزم
حیرتیدن نکاه ایلی من هلالی وش اول شاه ولی اه که انوک
منکا یوق هیچ نکاهی ومنکا یوخ هیچ گناهی کم نکاه اتمز نکاه بوذو شیفه رو
اول شاه مینی کم من سرگشته گمراه هوسناک هواخواه نه ایلی

بیت

ای پری پیکر ترا بهتر ز چشم خانه نیست
می توان بودن زمانی خانه بیگانه نیست

الهی در ین بساط پیاده مانده ایم رخ بهر که می آوریم برما اسپ میجهاند
زیراکه فرزین طاعت ما کج میرود چون در شاه مات اجل در مانم
از پیل دیو صورت ما را نگاه دار الهی این چه فضیلت که با دوستان خود کرد
هر که ایشان را شناخت ترا یافت و هر که ایشان را یافت ترا شناخت
الهی عاجز و سرگردانم نه آنچه دانم دارم و نه آنچه دارم
دانم الهی همه از تو ترسند و عبدالله از خود زیرا که از تو همه
نیک آید و از عبدالله همه بد الهی اگر بد عاقبت ماند است
قلم رفته را چه درمانست الهی نه طاقتی که گویم زنهار و نه
مرا بی توفیقی که گویم بیار چون در اول برداشتی با آخر فرو مگذار
الهی اگر کار بگفتارست بر سر همه تاجم و اگر بکردارست به پشه

و مور محتاجم الهی اگر کاسنی تلخست از بوستانست
و اگر عبدالله مجرمست از دوستانست الهی بیزارم
از طاعتی که مرا بعجب آورد مبارک معصیتی که مرا بعذر
آورد الهی مکش این چراغ افروخته را و مسوز این دل
سوخته را و مران این بنده اموخته را الهی هیچو بید بر
خود می لرزم که مبادا بهیچ نیرزم اگر عارف بهشت
وحور نگرد طهارت معرفتش شکسته شود و اگر درویش
از خدا از پس چیزی طلبد در اجابتش بسته شود

بند

وحنه کوکل ویرمه سوب دیمه کوزلدر هب مهمل و مردار و دنی جلوه چلیدر
سودای سر زلف سکا طول املدر خوش دم وصل قیلی بنجه چلیدر
... قله هب بته لری جنک دو عدلدر نکبت کتور باشنکه عرفنکه حللدر
بی دولت ایدن ادمی هب قبح عملدر سکنه اویان کوتده قلور ضرب مثلدر
... اکو بیت کنوا یدر سک که عزت یوز وکه کلوب بیلمز انی ذرجه منت
... سکا ایر نه ایل ایجنه نکبت برانیک ولور غرقی اولمز سکا حرمت
دیلر سک بشنکا ای دل قونه دولت اردینه دو شوب هر نکثر ایله رغبت
بی دولت ایدن ادمی هب قبح عملدر سکنه اویان کوتده قلور ضرب مثلدر
ای دل بجه بر تلینه سن بوایله هوایه عمر کجه بو فسق و فجور ایله هبایه
طوت دسته انابت اید و بن توبه خدایه اولا که اجابت اوله بشله دعایه
جانک سکا کرک ایسه میل اتمه خطایه اولمایه کنه کوه دوشه سن اوزکه بلایه

بی دولت ایدن ادمی هب قبح عملدر   سکینه اویان کونده قلور ضرب مثلدر

اجلافله الوده اولن حرمتی اولمز   مذموم جهان اولور انک عزتی اولمز

عرضی یقلور عاری کدر دولتی اولمز   مشهور زمان اوله دخی شهرتی اولمز

خلق ایچره کزر دربدر وغیرتی اولمز   یوبیله اولحق کیشی بخته نکبتی اولمز

بی دولت ایده ادمی هب قبح عملدر   سکینه اویان کونده قلور ضرب مثلدر

آغردی سقل حقدن اوتانمی دل الشدا   ایلرده کلنج اوله اوزرک ایله رسوا

کلمزمی اولم خوفی سنک قلبکه اصلا   محشرده اولورسه قوا ایدکلرک افشا

یارن سکا دوزخ اولسه منزل وماوی   قیل توبه رحیمی اولهکم عفو ایده مولی

بی دولت ایدن ادمی هب قبح عملدر

سکینه اویان کونده قلور ضرب مثلدر

بحر طویل

ای یوزی کل لبی مل صورتی شکل بکی فلفل قد رعنا رخ زیبا لبی حمرا

وکوزل کوزلری آله وی لبی غنچه بیله انجه پری رو

ملک خوی وسمن بوی کل اندام دلارام تنی برک سمن رخلری لاله

خلکیا یک یوزمه سورمه یتر سورمه قیوکدن عبثی ای خسرو شیرین سخن غنچه

دهن کوزلری ساحر خطی کافر جور و بجرانله زجر ایلیوب ایکنده دل اوزنه

وابرولرک چاتمه وعاشقلرک اغلتمه شها کیرمه باکه   بنه ایام بهار ایردی نابیله

نازیله نیازیله جنان باغنی سیر ایله کل ای دوست غافل اولمه صنما عمر کچر جنگ

وربابیله شرابیله کبابیله که حسنک کنشی برکون اوله ایره زواله   بند زلفکده اسیر اولوبن

ایرشمون ای سرو روان دلبر فتانه خوبان سخندان جفاکار دل افکار رعنا وشوریده وافتاده

ودرمانده وبیچاره واواره اولوب بکرمسون کیمه بو حاله

اگرچه هر زاینته اگرگدار
اتشی باشرفته سوزگورر

بیدلیت

ویدیلر زاینه برقاچ غاز
باقوزاغ اوغزار سوزکچ

ویدی اول بلبل گلزار سخن
سبله قرغای چقورسن کوزیکج

ممه وانا بنفش ازغی
تا بدانی تو نام ان جهل

وله

اوج اوتوزله براوتوز برادا اولور
بو مقداء بلن اوستادا اولور

وله

گلك اوزر ماسنه صوکله ای جان
اولور بردلبر آدی انده پنهان

وله

یارم قاش ولسنه زکوز اونسنلر
آنی برکوزلك ادی دیمشلر

به نقره که کم بهاست آهن ازو
هر یار که بی وفاست دشمن به ازو

الماضی المعلوم

گرد — گردی — گردند — گردی — گردید — گردیم — گردم

الماضی المجهول

گرده شد — گرده شدی — گرده شدند — گرده شدی — گرده شدید — گرده شدیم — گرده شدم

اسم المفعول من المعلوم

می گردد — می گردی — می گردند — می گردی — می گردید — می گردیم — می گردم

من المجهول

گرده می شد — گرده می شدی — گرده می شدند — گرده می شدی — گرده می شدید — گرده می شدیم — گرده می شدم

گرده است — گرده اند — گرده ای — گرده اید — گرده ایم — گرده ام

ومنها نكرده بود كرده بودند كرده بودى كرده بوديد كرده بودم كرده بوديم

المضارع المعلوم كند كنند كنى كنيد كنم كنيم

الجحد المعلوم نكرد نكردند نكردى نكرديد نكردم نكرديم

المضارع المجهول كرده شود كرده شوند كرده شوى كرده شويد كرده شوم كرده شويم

هر آينه كرده شود

رخشيدن درخشيدن خسانيدن خسيدن درخشانيدن

دويدن دميدن دريافتن دوشيدن دوشانيدن روبانيدن

نمون نون توان تيب ناب

منها نخواهد كردن خواهند كردن خواهى كردن

خواهيد كردن خواهم كردن خواهيم كردن ومنها

تواند كردن توانى كردن ومنها

بايد كردن ومنها شايد كردن شايند كردن

شاخ شنوش شنك شنكل

شنه شنوزيدن شكوهيدن شنخودن

عين زاغ زيغ غنغب

رخش رخشن خنش زنس رغ

رواق رونق

چگل [illegible]

چکال نشانه تیر

چنکل پنجه قوشلرکه بورنی و طرناقلریدر

چنگال [illegible] قوش پنجه‌سی

شناور یوزکوجی

کاج کشکه

معقر [illegible]

شنار شنام

شنگ محبوبلرک شیوه‌لری و بعده وجهاً مقبول اوزره

شتنک [illegible]

شبانگ [illegible]

شان کوزه‌لی [illegible] تخلیق و [illegible] کیفیتی

شتن [illegible]

ششبه تخته بیتی

شفه [illegible]

شکه کوس زنان

شنه کودک

شناوه [illegible]

شنان آرزو

شغه حیران و [illegible] اسروی

شتلو [illegible] زین و [illegible] لرین و [illegible] اولور [illegible] اوله [illegible] عمری یلند [illegible] و [illegible] بیلمک ودکر [illegible] بر کیمسه [illegible] ایدی

این نوبهار خرم و نوروز دلگشای فرخنده باد بر تو و بر جمال لقای تو باد

نظری بحال من کن که عظیم دردمندم
تو نگاه من چه دانی که بجلوه مستمندم

صِفَت عُنوان سِیما شعار
نشان نشان نشان نشان
نشانه علامت

تابیدن تاب تابش تیغ تازک

الامثلة المختلفة

کردن کرد کننده کرده نکرده

مصدر علا اسم مفعول

نمی کند نکند